

درس هفتم

نمایه درس

عنوان: در حقیقت عشق

قالب متن: نثر تاریخی درون مایه: عشق، عاشق، محبت و معشوق

قلمرو فکری

- ۱- درک و دریافت پیام متن
- ۲- ارتباط معنایی متن درس با متن‌های دیگر

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی آرایه‌های ادبی (کنایه، تشبیه و سجع)
- ۲- بررسی نماد در متن

قلمرو زبانی

- ۱- معادل معنایی واژه
- ۲- واژگان مهم املائی
- ۳- اجزای جمله چهار جزئی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با جلوه‌هایی از ادبیات مثنوی غنایی (در حقیقت عشق و تمهیدات) (علم)
- ۲ دریافت عشق و زیبایی و رسیدن به یک جهان بینی مثبت در زندگی (تفکر و باور)
- ۳ تفکر و تعمق در عرفان و اندیشه‌های عرفانی (باور و ایمان)
- ۴ خوانش متن درس با لحن مناسب و توانایی درک مفاهیم متن درس (عمل)
- ۵ کاربست برخی از آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۶ شناختن واژگان مهم املایی و فراگیری معانی لغات مهم درس (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

تدریس بحث گروهی، تدریس پرسش و پاسخ، روش‌های بارش فکری، تدریس کارایی گروه و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب مونس‌العشاق و تمهیدات، انتخاب عبارات مهم و نوشتن آن به صورت پیام، استفاده از لوح‌های فشرده صوتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ اسلام در سرزمین ایران، چشم‌اندازهای فلسفی و معنوی. سهروردی و افلاطونیان ایران. هانری کرین. (۱۳۹۰). ترجمه رضا کوهکن، ج ۲. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ۲ آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی. هانری کرین. ترجمه داریوش شایگان. (۱۳۷۱). ایران‌نامه. ش ۳۸.
- ۳ بازتاب تفکر یونانی، ایرانی و اسلامی در تأویل سهروردی از داستان رستم و اسفندیار. قدرت‌الله طاهری. (۱۳۸۳). پژوهش زبان و ادبیات فارسی. دوره جدید. ش ۳.
- ۴ پیوند عشق و عرفان در مونس‌العشاق سهروردی. مجتبی گلی آیسک، لیدا بیرانوند. (۱۳۹۲). قم: کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی.
- ۵ تجارب مینوی در نظام فکری سهروردی. رضا حیدری نوری. (۱۳۹۱). مجله الهیات تطبیقی (علمی - پژوهشی). سال ۳. شماره ۷.
- ۶ جنبه‌های داستانی رساله عقل سرخ. سعید شاپوری. (۱۳۷۶). مجله ادبیات داستانی. شماره ۴۲.
- ۷ حماسه، اسطوره و تجربه عرفانی؛ خوانش سهروردی از شاهنامه. امید همدانی. (۱۳۸۸). مجله نقد

ادبی، س ۲، ش ۷.

۸ در امتداد وحی و عرفان، زیست‌نامه و رویکرد و حیانی و عرفانی شیخ اشراق در فلسفه. محمد ملکی. (۱۳۸۹). قم: ادیان.

۹ در مکتب عارفانه سهروردی (راز و رمزهای عقل سرخ). مجتبی گلی. (۱۳۹۵). فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی. دوره ۲. شماره ۷.

۱۰ دفتر عقل و آیت عشق. غلامحسین ابراهیمی دینانی. (۱۳۷۹). تهران: طرح نو.

۱۱ ستایش و نیایش (پنج رساله از شیخ اشراق). محمد ملکی. (۱۳۸۹). قم: ادیان.

۱۲ سرچشمه‌های حکمت اشراق. صمد موحد. (۱۳۷۴). تهران: فراروان.

۱۳ شرح حکمة الاشراق. شمس‌الدین شهرزوری. (۱۳۷۲). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۴ شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی. غلامحسین ابراهیمی دینانی. (۱۳۷۹). تهران: حکمت.

۱۵ شهاب‌الدین سهروردی و سیری در فلسفه اشراق. دکتر سید جعفر سجادی. (۱۳۶۳). تهران: فلسفه.

۱۶ عرفان سپهری و زیبایی پرستی. علی‌اکبر افراسیاب‌پور. (۱۳۸۷). فصلنامه تخصصی عرفان. سال چهارم. شماره ۱۶.

۱۷ عرفان نظری تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف. یحیی یربی. (۱۳۸۷). قم: مؤسسه بوستان کتاب.

۱۸ حکمت اشراق. سید بدالله یزدان‌پناه. (۱۳۹۱). تهران: سمت.

۱۹ عشق در سه مکتب مشاء، اشراق و حکمت متعالیه. علی کریمیان صیقلانی. (۱۳۹۰). جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.

۲۰ فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق. سیدمحمدخالد غفاری. (۱۳۸۰). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

۲۱ فرهنگ نمادشناسی پرندگان در شعر عرفانی. مجتبی گلی آیسک. (۱۳۹۲). ج ۱. مشهد: سخن‌گستر و معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.

۲۲ قرائت عرفانی اسطوره حماسی اسفندیار از منظر شیخ اشراق. فرهاد صابر. (۱۳۷۸). کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۲۸.

۲۳ قرب شرقی و غربت غربی، شرحی بر غربت غربی شهاب‌الدین سهروردی. پرویز عباسی داکانی. (۱۳۷۷). فصلنامه فلسفه، ش ۴.

۲۴ مجموعه مصنفات شیخ اشراق. یحیی بن حبش سهروردی؛ هانری کرین. (۱۳۸۸). (دوره ۴ جلدی). چاپ چهارم. جلد سوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۵ منابع و مبانی نیایش‌ها و ادعیه در حکمت اشراقی شیخ شهاب‌الدین سهروردی. محسن حبیبی و

عاطفه نصیری نصر. (۱۳۹۴). فصلنامه حکمت معاصر. دوره ۶. شماره ۴.

۲۶ منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق. حسین سیدعرب. (۱۳۷۸). تهران: نشر شفيعی. چاپ اول.

۲۷ نظری به آثار و شیوه شیخ اشراق. منوچهر مرتضوی. (۱۳۵۱). دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. ش ۱۰۳.

۲۸ نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی. حسین خسروی. (۱۳۸۸). ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. س ۵. ش ۱۵.

تحلیل متن درس

در حقیقت عشق^۱

بدان که از جمله نام‌های حُسن^۲، یکی «جمال»^۳ است و یکی «کمال»^۴. و هرچه موجودند، از روحانی و جسمانی،^۵ طالب کمال‌اند، و هیچ‌کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد، پس چون نیک اندیشه کنی، همه

۱- «فی حقیقة العشق (در حقیقت عشق)» نام دیگر رساله «مونس العشق» شیخ شهاب‌الدین سهروردی است که در دوازده فصل نوشته شده و در حقیقت داستانی جمالی درباره زیبایی و عشق است. سهروردی ماجرای زیبایی و عشق را با دیدگاهی جمالی در مونس العشق مطرح نمود که بعدها به‌عنوان یکی از بزرگان زیبایی‌پرستی در کتاب «مجالس العشق» کمال‌الدین گازرگاهی شناخته شد. در زیبایی‌پرستی سماع، رقص و دست برافشاندن جایز است و سهروردی نیز به پیروی از مکتب جمال به دفاع از سماع در آثار خود پرداخته است. در مکتب سهروردی عرفان و فلسفه مکمل یکدیگرند و عشق بالاترین درجه محبت است. از دیگر اندیشه‌های مهم سهروردی در عالم عرفان، محترم شمردن اندیشه‌های مخالف و ادیان دیگر است و به نوعی به تسامح و تساهل قائل است. او عشق مجازی را وسیله‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی می‌داند.

۲- قلمرو زبانی و فکری: حُسن: در لغت یعنی زیبایی، فروغ. در اصطلاح تصوف یعنی «کمال ذات احدیت». / نام‌های حُسن: منظور اسماء الحُسنی (نام‌های خداوند) است. همه اوصافی که جایز است به خدا نسبت داده شوند، «صفات الله» نامیده می‌شوند.

۳- قلمرو زبانی: جمال: در لغت یعنی زیبا بودن. در قرآن کریم، واژه جمال یکبار در سوره نحل، آیه ۶ به کار رفته است. صفات‌الله به‌طور کلی به دو بخش تقسیم می‌گردند: صفات سلبیه: که نشانه سلب چیزهایی از خدا هستند که موجب کمال و نشانه تنزیه و تقدیس خداست؛ مانند آیات: «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۷۲) او را نه چرتی فرامی‌گیرد نه خوابی. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۷۳) بی‌همتا است، همتا و شریک ندارد.

صفات ثبوتیه: که سلب جزء مفهوم آنها نیست؛ نه در لفظ نه در معنا. صفات ثبوتیه، گاه به عنوان صفات فعلیه که بر کارهای خدا دلالت می‌کنند؛ مانند: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» (۷۵) و گاه مانند صفات هفتگانه «حیات، قدرت، علم، اراده، کلام، سماع و بصیر» به صفات وجودیه و صفات معانی از آنها نام می‌برند.

قلمرو فکری: در نزد عرفا، جمال الهی هیچ‌گاه جدای از جلال نبوده و جلال خدای عین جمال وی می‌باشد و هر جمالی را جلال است و در پس برده هر جلال، جمالی هست.

۴- قلمرو زبانی و فکری: کمال: در لغت یعنی کامل و تمام شدن و در اصطلاح تصوف کامل شدن سالک است در ذات و صفات، به این معنی که صوفی معتقد است که «اساس عالم بر ترقی و کمال موجودات گذاشته شده است و آنچه در زمین و آسمان هست به طرف مقصد و غایتی معلوم — که حد کمال اوست — رهسپار است.» (فرهنگ فارسی، معین: کمال البته این موضوع که آیا صوفی (انسان) می‌تواند با مجاهده به کمال خود برسد، در میان صوفیان محل اختلاف است. قلمرو فکری: در عرفان اسلامی، علت آفرینش نه سود بردن خالق است و نه بهره رساندن به مخلوق بلکه سبب اصلی آفرینش، حب حق به کمال است.

۵- قلمرو ادبی و فکری: روحانی و جسمانی: تضاد. منظور اینکه همه موجودات در مسیر تکامل گام برمی‌دارند و می‌خواهند به تکامل خود دست یابند. این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی، «کمال‌جویی» است.

طالب حسن اند^۱ و در آن می کوشند که خود را به حسن رسانند و به حُسن – که مطلوب همه است – دشوار می توان رسیدن؛ زیرا که وصول به حسن ممکن نشود، آلا به واسطهٔ عشق^۲ و عشق هر کسی را به خود راه ندهد و همه جایی مأوا نکند^۳ و به هر دیده روی ننماید.^۴

محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند^۵. و عشق خاص تر از محبت است؛ زیرا که همه عشقی محبت باشد اما همه محبتی عشق نباشد. و محبت خاص تر از معرفت^۶ است؛ زیرا که همه محبتی معرفت باشد اما همه معرفتی محبت نباشد. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سیم پایه عشق. و به عالم عشق – که بالای همه است – نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایهٔ نردبان^۷ نسازد.

شهاب الدین سهروردی

سودای عشق^۸

در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود^۹ که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار^{۱۰} عشق

۱- قلمرو زبانی و فکری: نیک: درست و کامل، دقیق. در اینجا قید است. همه زیبایی را دوست دارند و خواهان آن هستند.

۲- قلمرو فکری: رسیدن به خدا ممکن نیست مگر به یاری عشق. / عشق: خود شیخ در ادامه، عشق را تعریف می کند و می گوید: محبت، چون سرشار شود و از حد درگذرد، تبدیل به عشق می شود. صوفیه معتقدند که اساس جهان بر عشق نهاده شده است:

گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش نظامی

و حیات یعنی جنب و جوشی که همهٔ اجزای هستی را فرا گرفته، حاصل عشق است: یکی میل است با هر ذره رقص / کتمان هر ذره را تا مقصدی خاص. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب هست صائب

عشق هر ناقص بصیرت را نمی گردد نصیب مهر عالم تاب با خفایش همدم کی شود؟ صائب

۳- قلمرو زبانی: مأوا: پناهگاه/ مأوا نکند: سکونت نکند.

۴- قلمرو فکری:

صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست هوشنگ ابتهاج

۵- قلمرو زبانی: غایت: نهایت/ آن را محبت خوانند: چهار جزئی با مفعول و مسند

۶- معرفت: شناخت، علم شناخت، ابزار تفکر

۷- محبت: خواجه عبدالله انصاری می گوید: «محبت آن است که قلب سالک فقط به محبوب تعلق گیرد، در بذل جان برای محبوب و منع از توجه به غیر محبوب.» (شرح منازل السائرین: ۲۱۸)

۸- این بخش از درس به نقل از تمهیدات به تصحیح عقیق عسیران، ص ۹۷-۱۱۲. پیش از این در ادبیات فارسی ۲، دورهٔ پیش دانشگاهی آمده بود.

۹- قلمرو زبانی: مسلم شود: مقرر شود، مشخص شود / کسی را: رای حرف اضافه

۱۰- قلمرو زبانی: ایثار: بذل و بخشش کردن، دیگری را بر خود ترجیح دادن. در اصطلاح تصوف مقدم داشتن دیگران و ترجیح دادن آنها بر خود در کل امور.

قلمرو فکری: ارتباط معنایی با:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز	میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
وان دگر بر در ودود نهی	یک قدم بر سر وجود نهی
با وجودش ز من آواز نیاید که منم	تا خبر دارم از او بی خبر از خویشتم

سنایی
سعدی

کند. عشق، آتش است، هرجا که باشد، جز او رخت، دیگری نهد^۱. هرجا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند^۲.

در عشق کسی قدم نهد کیش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست^۳
ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هرچه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به خدا رساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد^۴.
کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟!^۵

حیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌شناس^۶. سودای عشق^۷ از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه^۸ عقل‌ها افزون آید. هر که عاشق نیست، خودبین و پرکین باشد و خودرای بود؛ عاشقی بی خودی و بی‌رایی باشد^۹.

در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق‌بادا که عشق خوش‌سودایی است^{۱۰}

- ۱- قلمرو ادبی: عشق آتش است: تشبیه / رخت نهادن: کنایه از اقامت کردن
- قلمرو فکری: عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا که باشد جز خود به هیچ چیز و هیچ کس اجازه اقامت نمی‌دهد و به هر کجا که برسد آنجا را می‌سوزاند.
- ۲- قلمرو زبانی: فرض: واجب و ضروری
- ۳- قلمرو فکری: کسی می‌تواند به میدان عشق وارد شود (عاشق باشد) که ترک جان گوید. نمی‌توان هم باجان خود بود و هم عاشق بود.
- ۴- قلمرو زبانی: طالب: عاشق، سالک / از بهر این: به این خاطر
- قلمرو فکری: ای عزیز به خدا رسیدن واجب است و به ناچار در نزد عاشقان، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است.
- ۵- قلمرو ادبی: عاشق و عشق: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی / بی عشق چگونه زندگانی کند: پرسش انکاری
- قلمرو فکری: وظیفه انسان عاشق آن است که در وجود خود فقط در بی عشق باشد. زندگی عاشق به عشق بستگی دارد و بدون عشق هرگز نمی‌تواند زنده بماند.
- ارتباط معنایی با:

- | | | |
|------------|--|---|
| حافظ | بر او نمرده به فتوای من نماز کنید | هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق |
| نظامی | گرش صد جان بود بی عشق مرده‌ست | کسی کز عشق خالی شد فسرده‌ست |
| حسین منزوی | یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است | بی عشق زیستن را جز نیستی، چه نام است |
| فروغی | هیچ دل نیست که این سلسله‌اش در با نیست | هیچ سر نیست که با زلف تو در سودا نیست |
- قلمرو فکری: دیوانگی عشق از زیرکی و هوشیاری این جهانی بهتر است.

۸- قلمرو زبانی: «همه» در اینجا صفت است؛ همچنان است در عبارات‌های پسینی که در این متن آمده است: «همه جهان، آتش بیند»، «عشق، همه خود آتش است».

۹- قلمرو زبانی: بی‌رایی: مترادف بی‌خودی. مقابل خودرایی

۱۰- قلمرو زبانی: عالم پیر: این دنیا / برنا: جوان، ظریف، نیک؛ متضاد پیر
قلمرو فکری: در این جهان، هرجا جوانی و نیکی است، آرزو می‌کنم که عاشق باشم؛ که عشق زیباترین و بهترین کالایی می‌تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید.

ای عزیز، پروانه، قوت^۱ از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند؛ چون به آتش رسد، خود را بر میان زند. خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، چرا؟ زیرا که عشق، همه خود آتش است.

این حدیث را گوش دار که مصطفی - ﷺ - گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشَقَهُ وَعَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَمُحِبِّي، وَأَنَا عَاشِقُ لَكَ وَمُحِبُّ لَكَ إِنْ أَرَدْتَ أَوْ لَمْ تُرِدْ». گفت: «او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و محب مایی و ما معشوق و حبيب توایم.»^۲

تمهیدات، عین القضات

آگاهی‌های فرامنتی

کتاب «فی حقیقة العشق» یکی از عمیق‌ترین نگارش‌های سهروردی درباره عشق و زیبایی است. او مانند مولانا عشق را در تمام هستی جاری می‌داند.

آتش عشق است کاندِر نی فتاد
جوشش عشق است کاندِر می فتاد

اندیشه‌های شیخ اشراق درباره عشق و جمال با اندیشه‌های عطار و ابن عربی نزدیکی فراوانی دارد و این اندیشه‌ها را در شهود اشراقی خود تجربه کرده است. عشق به حق که در نهایت عشق به جمال اعلی است.

(ن. ک. به مقاله عرفان سهروردی و زیبایی پرستی، افراسیاب پور، صص ۱۳-۳۹)

جمال اولین نور صادر است که مهم‌ترین عنصر مکتب جمالی است و سهروردی با استناد به آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» خداوند را نورالانوار می‌داند. این زیبایی، عشق را می‌آفریند و به تبع آن، همه موجودات عاشق جمال حق هستند و میل دارند به سوی آن زیبایی مطلق در حرکت باشند.



عین القضات همدانی (۴۹۲-۵۲۵ هـ. ق.) عارف شیفته و شوریده، از چهره‌های مشهور و برجسته تصوف و عرفان ایرانی است. «تمهیدات» وی حاوی سوز و گدازها و سخنان دردآلود و عمیقی است که ترجمان ژرف‌بینی و عظمت روح او و درعین حال کج‌فهمی‌ها، سطحی‌اندیشی‌ها و ظاهرینی‌ها و قشری‌نگری‌های زمانه اوست. عین القضات به سبب همین نوشته‌ها مورد رشک و اتهام و تکفیر قرار گرفت و در سال ۵۲۵ به دار کشیده شد. نوشته‌اند یک هفته قبل از این ماجرا کاغذی به یکی از مریدان خود داد و چون پس از قتل و سوزاندن، نامه را گشودند این رباعی را در آن نوشته دیدند:

۱- قلمرو زبانی: قوت: روزی

۲- در حقیقت تفسیر «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» است که بخشی از آیه ۵۴ از سوره مائده می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (ای اهل ایمان، هر که از شما از دینش برگردد، به زودی خدا قومی را می‌آورد (به جای شما برمی‌گزیند) که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند.)

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم وان هم به سه چیز کم بها خواسته‌ایم
 گردوست چنان کند که ما خواسته‌ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته‌ایم
 (ادبیات فارسی دوره پیش‌دانشگاهی، ۱۳۹۱: ۱۵۲)

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : اجزای جمله

خواندیم که فعل جمله علاوه بر نهاد، گاه به اجزای دیگری چون : مسند، متمم و مفعول نیاز دارد. در جمله‌هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید) ساخته می‌شوند، «مسند» وجود دارد؛ مانند:

- عشق، همه خود آتش است. (آتش : مسند)
- تو عاشق و محب مایی. (عاشق : مسند و محب، معطوف به مسند)
- عشق بر همه عقل‌ها افزون آید. (آید در معنی «است» کاربرد دارد و افزون، مسند است)
- گاه می‌توان با برخی از فعل‌ها جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مسند، دربردارنده مفعول یا متمم نیز باشند؛ یعنی این گروه فعل‌ها قابل تأویل به افعال اسنادی هستند؛ مانند جمله‌های زیر :
- محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. (عشق : مسند / آن : مفعول)
- خاطرات تلخ و شیرین پیمانه آدمی را پر می‌سازند. (پر : مسند / پیمانه : مفعول)
- در بیکران هستی چگونه خود را دانای کل می‌پنداری؟ (دانای کل : مسند / خود : مفعول)
- همه جهان آتش بیند. (آتش : مسند / همه جهان : مفعول)
- اهالی محل به او نسیم شمال می‌گفتند. (نسیم شمال : مسند / او : متمم)
- ایرانیان به شاهنامه فردوسی حماسه ملی می‌گویند. (حماسه ملی : گروه مسندی / شاهنامه فردوسی : گروه متممی)

می‌توانیم با تأویل فعل‌ها بگوییم : «آن عشق است. / پیمانه آدمی پر است. / خود دانای کل هستی. / همه جهان آتش است. / او نسیم شمال بود. / شاهنامه فردوسی حماسه ملی است.»

عمده مصدرهای این گروه عبارت‌اند از :

- «گردانیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»
- «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»
- «شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»
- «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

صبح ستاره باران^۱

ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران	بیداری ستاره، در چشم جویباران ^۲
آینه نگاهت، پیوند صبح و ساحل	لبخند گاه گاهت، صبح ستاره باران ^۳
بازاً که در هوایت خاموشی جنونم	فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران ^۴
ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز	کاین گونه فرصت از دست دادندی شماران ^۵
۵ گفتی: «به روزگاران مهری نشست» گفتم:	«بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران» ^۶

۱- این شعر لحن تغزلی دارد؛ یعنی سرشار است از احساسات و عواطف و چون محتوای آن بیان حال عاشقی است که درد فراق دارد، کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از این حیث با درس ششم (نی نامه) وضعیتی یکسان پیدا می کند؛ زیرا محتوای آن نیز درد فراق است اما چون منوی عرفانی است لحن آن اندکی محکم تر و به اصطلاح حماسی تر ادا می شود. شاعر در این سروده از عشق انسانی سخن می گوید و بیوستگی اش را به طبیعت نشان می دهد و حتی ماندگاری ابدی را در عشق و محبت می بیند. هر چهار عنصری که شاعر در این بیت به کار گرفته؛ یعنی برگ، باران، ستاره و جویبار، به صورت استعاری (تشخیص) به کار آمده اند. برگ در ادبیات ما و به ویژه در ادبیات معاصر، نماد لطافت و مهربانی است؛ چنان که در این شعر معروف سهراب: مادری دارم بهتر از برگ درخت / دوستانی، بهتر از آب روان / و خدایی که در این نزدیکی است

۲- قلمرو ادبی: شاعر در مصراع اول با بهره گیری از تشبیه برتر، عشق خود را لطیف تر از برگ های باران خورده می داند و در مصراع دوم انعکاس ستاره را در جویبار به تصویر کشیده است.

بوسه های باران: برخورد قطرات باران با برگ؛ اضافه استعاری / چشم جویباران: اضافه استعاری

۳- قلمرو ادبی: آینه نگاهت: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: در آینه نگاه تو صبح و ساحل به هم گره خورده اند. لبخند تو همچون صبح روشنی بخش است.

۴- قلمرو ادبی: خاموشی جنونم: متناقض نما (بارادوکس)

قلمرو فکری: برگرد که در هوای بازآمدنت به ظاهر ساکت ولی مانند مجنونی آشفته و سراسیمه ام، آن چنان که از سنگ هم ناله بر می خیزد. «کز سنگ ناله خیزد روز وداع باران» (سعدی)

۵- قلمرو زیبایی: جویبار جاری: ترکیب وصفی / قلمرو ادبی: فرصت از کف دادن: بیهوده سپری کردن

قلمرو فکری: انسان های بسیاری این گونه فرصت را از دست دادند که از سایه برگ گریختند و به دیگران یاری نرساندند. پس تو جویبار جاری باش و حیات بخش.

۶- شاعر در سرودن این شعر به غزل زیر از سعدی نظر داشته و بخش هایی از یک بیت را تضمین کرده است:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد روز وداع باران
هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد	داند که سخت باشد قطع امیدواران
با سربان بگویند احوال آب چشمم	تا بر شتر نیندد محمل به روز باران
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت	گریان چو در قیامت چشم گناهکاران
ای صبح شب نشینان جانم به طاقت آمد	از بس که دیرماندی چون شام روزه داران
چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت	اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران
سعدی به روزگاران مهری نشست در دل	بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت	باقی نمی توان گفت الا به غمگساران

قلمرو ادبی: مهر بر دل ننستن: کنایه از عاشق شدن

قلمرو فکری: عشق تو را که بر دلم ننسته است، نمی توانم فراموش کنم حتی با گذر زمان.

پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند
دیارِ زندگی را زین گونه یادگاران^۱
وین نغمهٔ محبت بعد از من و تو ماند
تا در زمانه باقی است آواز باد و باران^۲
محمد رضا شفیعی کدکنی

آگاهی‌های فرامتنی

تصویر شعری به‌عنوان یکی از عناصر زیبایی‌شناختی شعر، بازتاب بسیاری از تجربه‌ها، افکار و احساسات آدمی است. بر همین اساس، شکل‌گیری برخی از واژه‌های نمادین، همیشه آگاهانه نیست و به‌طور ناخودآگاه از دل واژه‌ها بیرون می‌زند. در ادبیات به ویژه شعر، نماد در کنار هنجارگریزی‌های شاعرانه چنان تشخصی به شعر می‌بخشد که پایهٔ اصلی شعر قرار می‌گیرد. در شعر شاعران معاصر، این هنر زبانی بسیار به چشم می‌خورد.

شفیعی کدکنی در شعر خود از انواع مختلف هنجارگریزی استفاده کرده است. در این شعر، شاعر به کمک عناصر زیبایی‌شناختی مانند تشبیه، پارادوکس، حس‌آمیزی و تشخیص، واژه‌ها و ترکیبات زیادی را به‌صورت هنجارگریزی واژگانی و معنایی تصویرسازی کرده است.

۱- قلمرو زبانی : نقش بستند : تصویر کردند / بیت دارای دو جمله است. جملهٔ اول دوجزئی ناگذر (بودند) و جملهٔ دوم سه جزئی گذرا به مفعول (یادگاران دیوار زندگی را نقش بستند).

قلمرو ادبی : دیوار زندگی : اضافهٔ تشبیهی / مراعات‌نظیر : نقش و دیوار

قلمرو فکری : پیش از این عشق نقش خورده بود و دیوار زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است.

۲- قلمرو زبانی : ماند : مضارع اخباری (می‌ماند) / مصرع اول یک جملهٔ دوجزئی و مصرع دوم یک جملهٔ سه‌جزئی گذرا به مسند است. / تا : حرف

رابط وابسته‌ساز / قلمرو ادبی : آواز باد و باران : اضافهٔ استعاری

قلمرو فکری : آهنگ عشق و محبت بعد از مردن من و تو تا ابد خواهد ماند؛ مادامی که هستی در طبیعت جاری است. ارتباط معنایی با ابیات زیر :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

حافظ

فصل چهارم: ادبیات سفر و زندگی

درس نهم
شب گویر

کارگاه متن پژوهی

روان خوانی
بوی جوی مولیان

درس هشتم
از پاریز تا پاریس

کارگاه متن پژوهی

گنج حکمت
سه مَرکب زندگی

درس هشتم

نمایه درس

عنوان: از پاریز تا پاریس

نوع ادبی و قالب متن: ادبیات سفر، نثر معاصر
درون‌مایه: کسب تجربیات زندگی

قلمرو فکری

دریافت محور فکری و
پیام درس

قلمرو ادبی

بررسی آرایه‌های ادبی
موجود در متن

قلمرو زبانی

روابط معنایی واژه

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی با محتوای ادبیات سفر و زندگی (علم)
- ۲ آشنایی با نویسندگان این حوزه ادبیات (علم)
- ۳ آشنایی با واژگان و ترکیب‌های جدید متن درس (علم)
- ۴ توانایی بررسی آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)
- ۵ استفاده از تجربیات موفق دیگران در زندگی (عمل)
- ۶ دریافت برخی از آموزه‌های برجسته اجتماعی و اخلاقی از محتوای درس (تفکر)
- ۷ آشنایی با اثر مناسب برای نگارش ادبیات سفر (علم)

روش‌های یاددهی و یادگیری

شروع کلاس با بازگویی مختصر چند خاطره (از زبان معلم و دانش‌آموز)، روش پرسش و پاسخ.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب بخارای من ایل من از بهمن بیگی، نمایش فیلم مرتبط با زندگی ایل (مناسب با محتوای درس)، برجسته‌سازی برخی از جمله‌های ادبی و نوشتن آنها بر روی تخته، تهیه نگاره‌های مناسب با عنوان سفر

منابع تکمیلی

- ۱ از پیر خرد تا پیر مغان حافظ. مریم رضائیان؛ افسانه غفوری. (۱۳۹۰). فصلنامه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی. دوره ۲. شماره ۶.
- ۲ پیر مغان کلیدی‌ترین رمز فرهنگ ایرانی در اشعار حافظ. منصور پایمرد. (۱۳۸۲). مجله حافظ پژوهی. به کوشش جلیل سازگارنژاد. شیراز. مرکز حافظ‌شناسی.
- ۳ تطبیق پیر مغان حافظ با کهن‌الگوی پیر خردمند یونگ. مصطفی گرجی و دیگران. (۱۳۹۱). مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. دوره ۸. شماره ۲۸.
- ۴ ملاحظاتی درباره مثل «از چاله به چاه افتادن» نامه فرهنگستان. احمد کتابی. (۱۳۸۴). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی. ۳/۷.

از پاریز^۱ تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ^۲ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الاع تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کران^۳» به بعد هفت فرسنگ تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ^۴ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق^۵ می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، ۳۵ فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانش‌سرای مقدماتی^۶ طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی^۷ شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب^۸ شش ماه من بود.

وقتی از پاریز به رفسنجان^۹ آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل^{۱۰} خطرناک است! ناچار باید از یک تجارت‌خانه معتبر به تهران حواله^{۱۱} گرفت. به سفارش این و آن به تجارت‌خانه «امین» مراجعه کردم. اتافی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر – که بعداً فهمیدم امین صاحب تجارت‌خانه است – پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارت‌خانه باشد. گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم. او گفت: بده؛ پول را بده.» خجالت دهاتی مانع شد

۱- قلمرو زبانی: نام یکی از دهستان‌های خوش‌آب‌وهوای شهرستان استان کرمان که در سال ۱۳۸۰ در زمره شهر قرار گرفت و آبادی پاریز مرکز شهر پاریز است.

۲- قلمرو زبانی: فرسخ معرب فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت و تقریباً نزدیک به شش کیلومتر است.

۳- قلمرو زبانی: نام روستایی در دهستان سعادت‌آباد بخش پاریز از شهرستان سیرجان در استان کرمان.

۴- قلمرو زبانی: تلفظ محلی «چراغ» نزد مردم سیرجان. چریغ آفتاب: به قول پاریزی‌ها یعنی دیدن آفتاب، طلوع آفتاب، صبح زود.

۵- قلمرو زبانی: اتراق کردن: ساکن شدن، ماندن در جایی

۶- قلمرو زبانی: دانش‌سرای مقدماتی: مرکز تربیت معلم دوران گذشته که هدف آن، آموزش و تربیت معلم برای دوره ابتدایی بود. دوره تحصیلات دانش‌آموزان آنجا دوساله و چهارساله بود و شرط ورود به دانش‌سرای مقدماتی داشتن تحصیلات سه سال اول متوسطه بود.

۷- قلمرو زبانی: تداعی شدن: پیش آمدن

۸- قلمرو زبانی: نزدیک

۹- قلمرو زبانی: یکی از شهرستان‌های شمال غربی استان کرمان که از مهم‌ترین فعالیت‌های اقتصادی آن کشت پسته است

۱۰- قلمرو زبانی: دانش‌آموز

۱۱- قلمرو زبانی: نوشته‌ای که دریافت‌کننده به موجب آن ملزم به پرداخت پول یا مال به دیگری است.

بگویم شما که هستید؟ بی اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه^۱ روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود، برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را - که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود - پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارت‌خانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود نه ماشین تحریر و نه ماشین نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ... .

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم، و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی^۲ دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. آدمی به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت القصوای^۳ مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی پایان است.

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند؛ البتّه توقّف ما در امان و آتن^۴ بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سریرِی»^۵ زدیم. از امان به بعد تغییر زمین آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ، مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان^۶ آبی مدیترانه دوخته شده است.

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی^۷ عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتّی برای آب‌خوردن در شهر هم، مردم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند، از بیم عقرب

۱- کازیه: (واژه دخیل، فرانسوی) جاکاغذی، جعبه جویبی یا فلزی روباز که برای قراردادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.

۲- قلمرو زبانی: دور دانستن، بعید شمردن چیزی. چه استبعادی دارد: چرا بعید و دور باشد (بعید نباشد).

۳- قلمرو زبانی: غایت القصوا: کمال مطلوب

۴- قلمرو زبانی: امان: به عربی عمان گویند. پایتخت کشور اردن است. / آتن: پایتخت کشور یونان که نام آن را از آتنا ایزدبانوی خرد و جنگ

و الهه نگهبان این شهر گرفته‌اند.

۵- قلمرو زبانی: سریرِی: وقتی مرغی از اوج، یک لحظه به زمین می‌نشیند و دوباره برمی‌خیزد، این توقف کوتاه را سرپرزدن می‌گویند. مثلاً قرفی

هنگام شکار کبک این چنین می‌کند. (به نقل از دکتر رضایی، استاد دانشگاه)

۶- قلمرو زبانی: طیلسان: نوعی بالابوش ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش از پنبه بود و بالای بدن، کتف‌ها و پشت را می‌پوشانید.

مفرد طیلانسه عربی است. / قلمرو ادبی: از جهت رنگارنگی جزیره‌ها را به طیلسان تشبیه کرده است.

۷- قلمرو زبانی: واژه دموکراسی از زبان یونانی گرفته شده و به مفهوم حکومت مردم است. برابری حقوق انسان‌ها، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات

و آزادی بیان و برگزاری انتخابات آزاد از قوانین این نوع حکومت است.

جزّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیّه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.^۱ رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور^۲ و باروهای دود خوردهٔ آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانهٔ رود تیبر^۳ اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند.^۴ آخرین چراغ امپراتوری روم را

۱- قلمرو زبانی: عقرب جراره: نوعی از خبیث‌ترین عقرب‌ها که زرد باشد و گاه رفتن دم به زمین کند. (منتهی الارب، به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا).

و اکنون که هشیار شدم، بر من گشتند مار و کژدم جراره ناصر خسرو

غاشیبه: اسم و مؤنث غاشی که جمع آن غواشی است. غاشیبه، از مصدر «غشاوة» به معنی پوشاندن (فراگیرنده) است. (لسان‌العرب، ۱۴۱۱ق، ج ۱۵، ص ۱۲۷). این واژه به معانی زیر نیز آمده است:

۱- نام سورهٔ هشتاد و هشتم قرآن است که پس از سورهٔ اعلیٰ آمده و ۲۶ آیه دارد.

۲- زین‌پوش، پوشش زین

۳- روز قیامت

۴- جامه‌ای نگارین یا ساده که چون بزرگی از اسب پیاده می‌شد بر زین می‌پوشیدند.

۵- زین‌پوش چرم که بدان نیام شمشیر را از زیر قبضه تا بن شمشیر درگیرند.

۶- به معنای حوادثی است که همه را در برمی‌گیرد.

«ابوالقاسم رازی را دید بر اسبی قیمتی برنشته و ساختی گران افکنده از اندود و غاشیبه‌ای بر نقش و نگار.» (تاریخ بیهقی)

در متن درس مراد از مار غاشیبه همان مار قیامت و رستاخیز است؛ ماری که در جهنم و طبقات هفتگانهٔ آن (جحیم، سقر، سعیر، لظی، هاویه، خطمه، سکران، سجن و ویل) به سر می‌برد تا مایهٔ عذاب گنهکاران باشد. مفسران معتقدند: سخن از قیامت در این سوره، سبب شده که یکی از نام‌های قیامت، غاشیبه محسوب شود. علت انتخاب این نام برای قیامت نیز به دلیل حوادثی است که همه را در برمی‌گیرد. بعضی گفته‌اند: نامگذاری روز قیامت به غاشیبه، به خاطر آتشی است که چهره‌های کفار و مجرمان را می‌پوشاند. / مار غاشیبه: در تفسیر اُطیب‌البیان ذیل آیه ۲۱ سورهٔ نبأ و آیه ۳۶ سورهٔ نازعات آمده است که در جهنم یک مار غاشیبه است که ملائکه عذاب آن را به صحرای محشر می‌آورند. این مار در کمین کافران است و آتش از دهانش شعله می‌زند؛ دهان خویش را باز می‌کند و اهل خود را می‌بلعد. (اُطیب‌البیان، ۳۷۸ش، ج ۱۳: ۳۰۹ و ۳۸۳).

قلمرو ادبی: از عقرب جراره به مار غاشیبه پناه بردن، ضرب‌المثل است.

قلمرو فکری: از عقرب جزاره به مار غاشیبه پناه بردن، بدترشدن پیوستهٔ اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن. به مفهوم ضرب‌المثل‌های زیر نزدیک است: از چنگ دزد در آمدن و به چنگ رمال افتادن / از ترس باران به آب چاه جستن / از زیر باران برخاستن و در زیر ناودان نشستن / از چاه برون آمدن و در دام افتادن:

در خم زلف تو آویخت دل از چاه زینح / آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد حافظ

دل مسکین من گمراه افتاد / برون آمد ز گو در چاه افتاد عطار

نظیر همین مفهوم را می‌توان در حکایات ۳۲ باب دوم گلستان سعدی مشاهده کرد؛ از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن:

شنیدم گوسپندی را بزرگی / رهاشد از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید / روان گوسپند از وی بنالید
که از جنگال گرگم در ربودی / جو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

۲- قلمرو زبانی: کلفت، ضخیم

۳- به یونانی: تیبریس. رودی در ایتالیا که از رم عبور کرده وارد دریای تیره نین می‌شود و طول آن ۴۰۳ هزارگرگ است.

۴- قلمرو ادبی: دنیا به یک رو نمی‌ماند: ضرب‌المثل: اوضاع دائم به یک حال نمی‌ماند و هم معنی ما مثل: در همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد. حافظ گوید:

دور گردون‌گر دو روزی بر مراد ما نرفت / دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

موسولینی^۱ روشن کرد که چند صباحی تا حبشه^۲ و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می دانیم که «دولت مستعجل»^۳ بود. چه خوش گفته اند که «امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند».^۴

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی^۵ دروازه های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد^۶ اما امروز به جای همه آن حرف ها، وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ایتالیا را می بینیم، باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی^۷ است):

کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند^۸
خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند^۹

۱- موسولینی: بنیتو آندره آ موسولینی روزنامه نگار، سیاستمدار و رهبر ایتالیای فاشیستی طی دوران جنگ جهانی دوم بود.

قلمرو ادبی: چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه، چراغ: مشبه به

۲- حبشه: سرزمینی قدیمی در شرق قاره آفریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی، اریتره، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را دربرداشت.

۳- قلمرو زبانی: مستعجل: شتابان / قلمرو ادبی: قلب آفریقا: استعاره مکینیه و تشخیص

قلمرو ادبی: چراغ امپراتوری: اضافه تشبیهی. امپراتوری: مشبه / چراغ: مشبه به

۴- قلمرو زبانی: سوء هاضمه: بدگواری، اختلال هضم؛ هاضمه: یکی از نیروهای بدن که وظیفه آن گوارش غذاست.

قلمرو فکری: امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند: یعنی از افراط در کارها از بین می روند؛ همان طور که ثروتمندان از برخوردی می میرند. (خودشان، عامل افول و مرگ خود هستند.) امپراتوری های بزرگ، دائم به فکر گسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خود بی خبر می مانند، هم از این رو، ناپسانمانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند.

۵- طاق: سقفی به شکل قوس که روی اتاق، درگاه، پل و غیره سازند. / طاق ضربی: سقف ضربدری روی دیوار

۶- قلمرو ادبی: دنیایی: مجاز / چشم داشتن بر کسی یا چیزی: کنایه از امیدوار بدان کس یا بدان چیز بودن

سپاهست چندین پراز درد و خشم سراسر همه بر تو دارند چشم فردوسی

کنایه: از آن چشم می زد: از آن فرمان می برد، از آن می ترسید.

۷- حاج میرزا حبیب خراسانی: عالم و شاعر خراسانی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ ه.ق.). دیوان کامل اشعارش به طبع رسیده است؛ غزلیات وی شور و حالی مخصوص دارد.

۸- قلمرو زبانی: کی: به فتح ک، شاه / کیانی: کیانیان، دومین سلسله پادشاهی اسطوره ای ایرانی بعد از پیشدادیان

بدان ایزدی جاه و فرکیان ز نخچیر گور و گوزن زبان فردوسی

کاووس کیانی: پادشاه جنجالی کیانی. کی=کی=وی=کاوی: «زدهندگان مفهوم حکیم و عارف و شاعر داشت در نزد ایرانیان غیر از عنوان فرمانروای کاهن که گاه مفهوم سرکرده دیو پرست را نیز دربرگیرد...» (تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام، زرین کوب: ۲۰)

قلمرو ادبی: کی در مصراع اول با کی مصراع دوم: جناس تام

قلمرو فکری: کاووس کیانی که او را کی کاوس نامیده اند چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ او را پادشاه خواندند؟

۹- قلمرو زبانی: مُلک: آنچه در تصرف باشد. قلمرو

قلمرو فکری: این سرزمینی که آن را بغداد و ری می خوانند [بیهوده به دست نیامده] چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند. (همیشه در طول تاریخ در این سرزمین ها، خون ضعیفان را ریخته اند.)

با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد
خون دل شاهان که می‌اش نام نهادند^۱

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب
تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند^۲

دلگرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی
مردامه و گاه دی‌اش نام نهادند^۳

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت
آن خضر که فرخنده بی‌اش نام نهادند^۴

با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می‌رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه وجود داشت که دسته‌گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و بسیار روشن^۵ نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی^۶ ایستادند و همه کشته شدند.»، و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را هیچ وقت فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی‌آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست.^۷ در کنار بروکسل، کوه و تپه‌های

۱ - قلمرو زبانی: عجین: سرشته/ تاک: درخت انگور. «تو گفتی خرده مینا بر خاکش ریخته است و عقد نریا از تاکنش درآویخته.» (گلستان سعدی)/ می: شراب/ نهاد جمله: «خون دل شاهان» است.

قلمرو ادبی: خون به می تشبیه شده / بیت، حسن تعلیل دارد. (علت مست‌کنندگی می (شراب) را خون دل شاهان می‌داند که بر خاک ریخته شده است و انگور از آن رویده و می هم که از انگور است.)

قلمرو فکری: خون دل شاهان که با خاک سرشته شد و درخت انگور از آن روید، تبدیل به می (شراب) شد. (این آب مست‌کننده که آن را «می» نام نهاده‌اند، در حقیقت، خون دل شاهان است که بر خاک ریخته شده).

۲- قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر/ مراعات‌نظیر: سر و تن، چوب و نی / قلمرو ادبی: جفا به شمشیر تشبیه شده / چوب: مجاز از درخت نی. / تلمیحی هم به امر «ریاضت» صوفیانه و عارفانه دارد که باید با تحمل رنج‌ها و جفاها، از خود تهی شد.

قلمرو فکری: اگر تکه چوبی نی‌نمیده شد به راحتی نبوده است بلکه بسیار شمشیر ستم را بر سر و جسم خود تحمل کرد و از درون خالی شد تا نی شد.
۳- قلمرو ادبی: بیت حسن تعلیل دارد. / گرم و سرد: تضاد / مراعات‌نظیر: مرداد و دی و مه/ دلگرمی: کنایه از امیدواری. / دم‌سردی: کنایه از یأس و ناامیدی، افسردگی/ دلگرمی و دم‌سردی: تضاد.

قلمرو فکری: اگر ماه‌ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بوده که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم امیدواری) ما دارد و ماه سردی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

۴- قلمرو زبانی: پیرمغان: «کلمه پیر از اصل اوستایی parya/paro به معنی پیشین است. در لغت فارسی این کلمه معنای سال‌خورده، معمر و شیخ را گویند.» (فرهنگ معین، ۱۳۸۸: ۸۸۴). به پیشوایان دین زرتشتی نیز پیر مغان می‌گفتند. در تصوف از کلمه پیر، معنای شیخ، مراد، مرد کامل اراده می‌شود.

دولت پیرمغان باد که باقی سهلست دیگری گو پرو و نام من از یاد بیر حافظ

قلمرو فکری: خضر پیامبر که او را خضر فرخنده‌بی نامیدند به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

۵- قلمرو زبانی: خط درشت و بسیار روشن: بسیار ایسته و ایسته است؛ یعنی قید صفت.

۶- سپاه نازی: نازی نام حزب سیاسی است که بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵ در آلمان فعالیت داشتند (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان). آخرین رهبر حزب آدولف هیتلر نام داشت و تمام تأکید او بر قدرت متمرکز در یک دولت و یک حزب واحد و اصلاح تراد ملت آلمان بود و بعدها نازیسم هم به مجموعه ایدئولوژی‌های حزب نازی اطلاق شد.

۷- قلمرو ادبی: فراموشکار بودن و به خاطر نیاوردن دنیا: تشخیص و استعاره مکنیه

بسیاری وجود دارد که «واترلو»^۱ خوانده می‌شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که حدود پنجاه متر ارتفاع دارد، در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته‌اند و بر بالای آن مجسمه شیری را نهاده‌اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ‌های ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام یک طبق^۲ پر از خاک کرده‌اند و در اینجا ریخته‌اند. مجموع این طبق‌های خاک، این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای آن برویم و محوطه^۳ میدان را تماشا کنیم.

علاوه بر آن، یک «پانوراما»^۴ در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دور دست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست.^۵ وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت: «تمام این مناظر بر اساس تعریف و ویکتور هوگو از میدان جنگ – در جلد دوم کتاب بینوایان – ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات و ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود ۳۵ سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت‌زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان و ویکتور هوگو. این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفته‌ام، از جانب او فاتحه‌ای^۶ برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی^۷ و نه سخنرانی‌های دوگل^۸.

۱- نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود که در سال ۱۸۱۵ میلادی، بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف هفتم انجام گرفت و به این علت واترلو نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد.

۲- قلمرو زبانی: سینی

۳- قلمرو زبانی: هر جای محصور و محدود، بهنه، جایگاه

۴- قلمرو زبانی: معادل فارسی آن «سراسرنا» است. هرگونه دورنمای سراسری از یک فضا را پانوراما گویند.

۵- قلمرو ادبی: بازگو کردن اثر: تشخیص و استعاره مکتبه / مراعات نظیر: خورشید، ابر، شعاع و آفتابی

۶- قلمرو زبانی: مناظر: جمع منظره

۷- قلمرو زبانی: دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده)

۸- کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی‌ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است.

۹- زنرال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت.

کارگاه متن‌پژوهی

آموزه قلمرو زبانی: وابسته‌های وابسته

در سال گذشته خواندیم که گروه اسمی از یک «هسته» و یک یا چند «وابسته» تشکیل می‌شود که می‌تواند صفت، اسم یا ضمیر باشد. بعضی از وابسته‌ها نیز می‌توانند وابسته‌ای داشته باشند. وابسته وابسته انواعی دارد:

الف) مضاف‌الیه مضاف الیه: اسم + اسم + اسم
در برخی از گروه‌های اسمی، «مضاف‌الیه»، وابسته «هسته» قرار می‌گیرد؛ آنگاه این مضاف‌الیه، خود، وابسته‌ای از نوع «اسم» (در نقش مضاف‌الیه) می‌پذیرد.

این «مضاف‌الیه» با «مضاف‌الیه» همراه خود، یک جا وابسته «هسته» محسوب می‌شود؛ نمونه:

<u>شرح</u>	<u>درد</u>	<u>اشتیاق</u>	<u>روزگار</u>	<u>وصل</u>	<u>خویش</u>
هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه	هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

<u>قصه‌های</u>	<u>عشق</u>	<u>مجنون</u>
هسته	مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

ب) صفت مضاف‌الیه: اسم + اسم + صفت / اسم + صفت + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف‌الیه» که وابسته «هسته» است، به کمک یک «صفت» توضیح داده

می‌شود؛ نمونه:

<u>حدیث</u>	<u>راه</u>	<u>پرخون</u>	<u>نمای</u>	<u>این</u>	<u>ساختمان</u>
هسته	مضاف‌الیه	صفت	هسته	صفت	مضاف‌الیه

اعتصاب کارگران فقیر ماهی‌گیر و کستی‌ساز
هسته مضاف‌الیه صفت صفت صفت (معطوف)

سه مرکب^۱ زندگی^۲

نقل است که از او [ابراهیم ادهم^۳] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟ گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته^۴؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر^۵ نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر^۶ نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص^۷ نشینم و پیش روم.» تذکرة الاولیا، عطار

ریز پیام‌های متن

می‌توان گفت که این، ویژگی همه عارفانی است که به تسلیم محض در برابر اراده پروردگار رسیده‌اند. نه سختی‌ها آنها را از راه بازمی‌دارند و نه خوشی‌های دنیایی این توان را دارند که در ثبات شخصیتی آنها رخنه ایجاد کنند. در عین حال این نسخه‌ای می‌تواند باشد برای انسان امروزی گرفتار در چنگال مدرنیته و وامانده از قافله زندگی.

۱- این متن از نسخه مصحح استاد استعلامی، ص ۱۰۲ نقل شده است. در نسخه نیکلسون، چهار مرکب زندگی آمده است «مرکب توبه» حذف شده: «و چون معصیتی پدید آید بر مرکب توبه نشینم.» (ن. ک. تذکرة الاولیا، به اهتمام نیکلسون، ابراهیم ادهم)

۲- قلمرو زبانی: از مصدر ژکوب است در تمام معانی. برنسنستی از ستور. (منتهی الارب به نقل از لغت‌نامه دهخدا). اغلب به معنی اسب کاربرد دارد. قلمرو ادبی: مرکب زندگی: اضافه تشبیهی: زندگی: مشبه، مرکب: مشبه‌به

معرفت آفتاب و هستی ابر راه بر آسمان و مرکب صبر سنایی

۳- از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری که گویند بزرگ‌زاده‌ای بود که ناگهان به فقر و زهد روی آورد و بعد از سفر به خانه کعبه با بزرگانی چون فضیل عیاض و سفیان ثوری هم مشرب شد. سلسله ادهمیه در طریقت به او می‌رسد.

۴- قلمرو زبانی: باز بسته (بازداشته): یعنی رام شده و فرمانبردار

۵- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: شکر: مشبه، مرکب: مشبه‌به

۶- قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: صبر: مشبه، مرکب: مشبه‌به

۷- قلمرو زبانی: اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق. در اصطلاح تصوف، آن است که سالک در عمل خود شاهدهی جز خدا نطلبد. فرق اخلاص و صدق: ۱- صدق اصل است و اخلاص فرع و تابع آن ۲- اخلاص پس از دخول در عمل شروع می‌شود. (فرهنگ فارسی، معین)

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: اخلاص: مشبه، مرکب: مشبه‌به

قلمرو فکری: ابراهیم می‌گوید: سه مرکب دارم، فرمانبردار. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می‌نشینم و جلو می‌روم؛ یعنی قدردان و سیاست‌گزار نعمت‌های خدا هستم و این سیاست‌گزاری بدین‌گونه است که از آن نعمت‌ها درست و در جای خود بهره بگیرم. چنان که گفته‌اند:

شکرانه بازوی توانا بگرفتن دست ناتوان است

بر مرکب صبر نشینم: شکایت و ناله و زاری نمی‌کنم بلکه به خدا پناه می‌برم. در اصطلاح تصوف «ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن.»

وقتی به نعمت و رفاه می‌رسم، بر مرکب شکر سوار می‌شوم (شکرگزارم) و این شکر مرا به درگاه خدا می‌رساند. (به خدا نزدیک می‌کند)؛ چو بلایی پیش می‌آید، بر آن بلا صبر می‌کنم و با صبر پیش می‌روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می‌آید، دل از هرچه غیر اوست پاک می‌کنم و تنها به حق می‌پردازم و به پیش می‌روم.

درس نهم

نمایهٔ درس

عنوان: کویر

قالب متن: نثر معاصر

درون‌مایه: روی آوردن به معنویات، دوری از نگاه تجملی
به زندگی، توجه به فلسفهٔ والای زندگی و ...

قلمرو فکری

- ۱- دریافت محور فکری نویسنده در متن درس
- ۲- ارتباط مفهومی برخی از نکات برجستهٔ درس با متون دیگر

قلمرو ادبی

- ۱- بررسی آرایه‌های ادبی (تشبیه، استعاره، تلمیح، تشخیص و ...)
- ۲- تفاوت سفرنامه و حسب حال

قلمرو زبانی

- ۱- معنی واژه
- ۲- اهمیت املائی واژه‌ها
- ۳- جمله‌های ساده و مرکب
- ۴- نقش دستوری واژه

اهداف آموزشی

- ۱ آشنایی با گونه‌های دیگر از ادبیات معاصر سفر و زندگی (علم)
- ۲ آشنایی با سبک نویسندگی و نثر ادبی دکتر علی شریعتی (علم)
- ۳ دریافت و توانایی درک پیام‌های فرهنگی، اخلاقی و فلسفی متن درس و عمل به آن (تفکر و عمل)
- ۴ آشنایی با واژگان و ترکیب‌سازی‌های برجسته ادبی متن (علم)
- ۵ توانایی شناسایی آموزه‌های قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

استفاده از روش‌های پژوهش محوری درباره نویسنده داستان، گروه‌بندی، همیاری گروهی، قصه‌خوانی، پرسش و پاسخ.

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، کتاب کویر از دکتر علی شریعتی، تهیه اسلایدهای آموزشی مناسب درباره کویر شریعتی و...

منابع تکمیلی

- ۱ اسطوره‌پردازی در کویر دکتر علی شریعتی. دکتر محمد آهی و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه ادبیات حماسی. سال ۱. شماره ۲.
- ۲ بررسی فرم در کویر دکتر شریعتی با تکیه بر برجسته‌سازی. مهین عبدالحی. (۱۳۹۱). اولین کنگره علمی بین‌المللی فرهنگ، زبان و ادبیات. دانشگاه فرهنگیان. پایگاه سیویلیکا.
- ۳ بررسی تطبیقی اندیشه‌های استاد مطهری و دکتر شریعتی. عبدالرضا یوسفی میانجی. (۱۳۹۰). مجله کیهان فرهنگی. شماره ۱۷۵.
- ۴ تأملی در نقش دکتر شریعتی در پیدایش و رواج سمبلیسم اجتماعی در عرصه شعر فارسی. حسین علی قبادی. (۱۳۸۰). مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۵ تأثیر غرب‌گرایی بر ظهور اندیشه انقلاب اسلامی در نظریه سیاسی شریعتی. علیرضا صدرا؛ محمدرضا شمیسا. (۱۳۹۵). فصلنامه سیاست. دوره ۴۶. شماره ۳.
- ۶ تفکر دکتر علی شریعتی؛ از چند رشته‌ای تا میان‌رشته‌ای. سید رضا شاکری. (۱۳۹۲). فصلنامه

مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی. دوره پنجم. شماره ۲.

۷ تحقیقی درباره تأثیر افکار دکتر علی شریعتی بر روی گروهی از دانشجویان دانشگاه شیراز. پرویندخت تدین. (۱۳۹۵). پایان‌نامه دولتی. وزارت علوم، تحقیقات، و فناوری. دانشگاه شیراز.

۸ تلقی و برداشت شریعتی از قرآن. عبدالکریم شریعتی مزنایی. مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. (۱۳۷۹). چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.

۹ رمز در سه اثر نمادین شریعتی (کویر، هبوط، انسان). مهیار علوی مقدم. (۱۳۹۱). نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان. دوره ۳. شماره ۶.

۱۰ سبک و ایده در آثار شریعتی. محمود فتوحی. مجموعه مقالات همایش بازشناسی اندیشه‌های دکتر شریعتی. به کوشش جواد میزبان. ۳ جلد. (۱۳۷۹). چاپ اول. دانشگاه فردوسی مشهد.

۱۱ کویر؛ تجربه مدرنیته ایرانی (بازخوانی و تفسیر کویر شریعتی). فرامرز معتمد دزفولی. (۱۳۸۷). چاپ اول. تهران: قلم.

۱۲ هبوط در کویر. (مجموعه آثار ۱۳) علی شریعتی. (۱۳۸۷). چاپ بیست و ششم. تهران: چاپخش.

تحلیل متن درس

کویر

چشمه آبی سرد که در نموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید. از دامنه کوه‌های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می‌شود و و از دل ارگ مزنان سر بر می‌دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده‌اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می‌کنند^۱. درست گویی عشق آباد کوچکی است^۲ و چنان که می‌گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند، مزنان از هزار و صد سال پیش،

۱- قلمرو زبانی: نموز: نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان که آفتاب در برج سرطان (چهارمین برج فلکی از دایره البروج) قرار می‌گیرد. کلمه سرطان به معنی خرنجنگ است.

در نموز گرم می‌بینند دی در شعاع شمس می‌بینند فی هولوئی

مشایعت: هم قدم شدن با کسی، از بی مسافر رفتن، همراهی با مهمان برای خدا حافظی/ ارگ: قلعه و حصاری کوچک که در میان قلعه‌ای بزرگ باشد. قلمرو ادبی: کتایه: از دل چیزی برون آمدن: جوشیدن/ سر برداشتن: سر بلند کردن/ استعاره مکنیه و تشخیص: سینه کویر، دل یخچال، دل ارگ مزنان و سر بر شانه هم دادن درختان

۲- انگاره: اندازه و مقیاس، طرح یا نقشی که کشیدن آن ناتمام مانده باشد./ هم بر انگاره عشق آبادش ساخته‌اند: اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است.

هنوز بر همان مهر و نشان است که بود^۱....

تاریخ بیهق^۲ از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوایش یاد می‌کند، در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه‌های مساجد یا مدارس می‌نشستند^۳ و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد، نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

صحبت مزینان بود. نزدیک هشتاد سال پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی مآلهادی اسرار - آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت^۴، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم‌ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛^۵ اما در آستانه میوه‌دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش^۶ فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود. وی جد پدر من بود. من هشتاد سال پیش، نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن وفادار ماند؛^۷ که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است

۱- قلمرو ادبی: بر همان مهر و نشان است که بود: ضرب‌المثل است برگرفته از این بیت حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود (غزل ۲۱۳)

۲- قلمرو زبانی: نام کتاب تاریخی از ابوالحسن زید بیهقی معروف به ابن فندق که در قرن پنجم نگارش یافته است.

۳- قلمرو زبانی: فقه: علم احکام شرعی، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محل اجتهاد است. / حکمت: فلسفه و به‌ویژه فلسفه اسلامی

غرفه: بالاخانه بر کنار بام، حجره بر بام / مدرّس: جای درس گفتن/ قلمرو ادبی: باب علم: اضافه استعاری
 ۴- مرحوم شریعی در حاشیه این مطلب افزوده‌اند: «به نقل مرحوم فقیه سبزواری و نیز حکیم سبزواری بزرگ، مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی معروف که هم در مشروطیت و هم در حکمت‌نامی‌ترین مرد قرن اخیر است و نویسنده کفایه الاصول، در سفر عتبات، حکمت را نزد وی آموخته است و جز او در فلسفه استادی نداشته و استعداد شگفتش او را در این رشته تا بدین پایه رسانده است.» (شریعی ۱۳۲۸: ۱۳۷)

۵- قلمرو زبانی: حوزه: ناحیه، طرف

قلمرو ادبی: چشم به کسی بودن: انتظار داشتن/ چراغ علم و فلسفه و کلام: اضافه تشبیهی؛ علم و فلسفه و کلام، مشبه؛ چراغ: مشبه به/ چیزی را گرم داشتن و چراغ را روشن نگاه داشتن: کنایه از پر رونق نگاه داشتن و ارزشمند کردن/ مراعات نظیر: گرم، چراغ و روشن

۶- قلمرو ادبی: بهار حیات علمی و اجتماعی: اضافه تشبیهی

۷- قلمرو فکری: عبارت آخر ارتباط معنایی دارد با شعر: در کف‌ها کاسه زیبایی/ بر لب‌ها تلخی دانایی/ شهر تو در جای دگر/ ره می‌ری با پای دگر

و انسان ماندن سخت دشوار.^۱ پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ^۲ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت^۳ و به مزینان بازگشت. آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دستگیر، نه پاگیر، بلکه دست‌وپاگیر نشده بودیم^۴ و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان برمی‌گشتیم و به تعبیر امروزان «می‌رفتیم».

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به‌هنگام، همچون همه ساله، امید بخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غریت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می‌رُزْد؛ نه، باز می‌گرداند.^۵

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند^۶ - در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند^۷ و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. «در کویر خدا حضور دارد!»^۸ این شهادت را یک نویسنده رومانیایی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرغه بلند آسمانش به گوش می‌رسد^۹ و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود، به صحرائی عربستان آمده است و عطر

۱- قلمرو زبانی: سخت آلوده و سخت دشوار: سخت وابسته وابسته، قید صفت

قلمرو فکری: در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایند می‌کند، ترک آن و دل‌نیستن به آن بسیار دشوار است.

۲- حوزه ادیب بزرگ: حوزه درس ادیب نیشابوری، بزرگ‌ترین مرکز ادبی خراسان و شاید هم سراسر ایران بود و نام‌آورانی چون ملک‌الشعرا بهار، مدرّس رضوی، ادیب خوبی و بسیاری دیگر از بزرگان ادب فارسی پرورده همان حوزه هستند.

۳- قلمرو ادبی: راه کسی را پیش گرفتن: کنایه از دنبال کردن روش و طریقه

۴- قلمرو ادبی: کنایه: دست‌وپاگیر شدن: ایجاد در دسر کردن

۵- قلمرو ادبی: چشم‌به‌راه بودن: کنایه از منتظر بودن، انتظار کشیدن/ تابستان وصال: اضافه تشبیهی/ آمدن تابستان با مهربانی و گرمی و...: تشخیص، استعاره مکنیه/ آمدن گرم: حس آمیزی/ تشبیه: کویر به میهنی آزاد تشبیه شده است.

۶- قلمرو زبانی: حیات: زندگی/ ماوراءالطبیعه: مابعدالطبیعه، متافیزیک، عالم معقولات، خارج از طبیعت/ توضیح ۱: بعضی این ترکیب را به ضمّ همزه خوانند ولی در اصل مفتوح است زیرا ظرف است و فتحه علامت نصب آن می‌باشد. (دکتر خیام‌پور؛ نداب، ۱۰: ۱ص ۳۸) توضیح ۲: ترکیب مذکور لغّه صحیح است ولی مستعمل قدام «مابعدالطبیعه» است. «(فرهنگ فارسی، معین)

قلمرو ادبی: فلسفه: مجاز از فیلسوفان/ مذهب: مجاز از اهل دین، علمای مذهبی

۷- قلمرو فکری: بیشتر پیامبران از سرزمین‌های کویری هستند.

۸- قلمرو ادبی: در کویر خدا حضور دارد: تضمین (نقل قول از نویسنده رومانی)

۹- قلمرو زبانی: غرغه: بالاخانه، اتاقی که بالای اتاقی دیگر بنا شده باشد. / غرغه بلند: ترکیب وصفی

نویسنده رومانیایی: منظور کنستانتین ویرژیل گورگو است که درباره پیامبر کتابی نوشت به نام «محمد یغمبری» که از نو باید شناخت. «/ آواز پر جبرئیل نام رساله‌ای است از شیخ شهاب‌الدین سهروردی و موضوع آن درباره حکمت و معرفت است.

قلمرو ادبی: غرغه بلند آسمان: اضافه استعاره (آسمان همچون عمارتی است که غرغه و اتاق دارد.)

الهام را در فضای اسرارآمیز آن استشمام کرده است.^۱

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی^۲ که هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم^۳ را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم^۴ و نگاه‌های اسیرم^۵ را همچون پروانه‌های شوق^۶ در این مزرع سبز آن دوست شاعرم^۷ رها می‌کنم، ناله‌های گریه‌آلود آن روح دردمند و تنها را می‌شنوم.^۸ ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین و بزرگم^۹ را که همچون این شیعۀ گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید^{۱۰} و در قلب آن کویر بی‌فریاد، سر در حلقوم چاه^{۱۱} می‌برد و می‌گریست. چه فاجعه‌ای است در آن لحظه که یک مرد می‌گرید!.. چه فاجعه‌ای!..

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می‌گشتند و هیاهوی گلّه‌خواید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بام‌ها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره‌ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه^{۱۲} مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر. آن شب نیز من خود^{۱۳} را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره^{۱۴} آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در

۱- قلمرو زبانی: استشمام: بویدن و با عطر تناسب دارد.

قلمرو ادبی: درختن، غارش، کوشش و... زبان گویای خدا می‌شود: تشبیه: مشبه: درخت...؛ مشبه به: زبان خدا/ تلمیح به آیه قرآنی: «یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض». نیز دارد./ عطر الهام: اضافه تشبیهی/ درخت و غار و... آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص، استعاره مکئیه/ عبارت «و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند»: حسن تعلیل

قلمرو فکری: مرتبط با مفهوم: «جهان، قرآن مصور است/ و آیه‌ها در آن/ به جای آنکه بنشینند، ایستاده‌اند.»
«من نمازم را وقتی می‌خوانم/ که ادانش را باد گفته باند سرگل دسته سرو/ من نمازم را بی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم/ بی قدامت موج»

سهراب سپهری

۲- آسمان کویر این نخلستان خاموش و پرمهتابی: تشبیه / نخلستان خاموش و پرمهتابی: پارادوکس (متناقض‌نما)

۳- قلمرو ادبی: مشت بی تاب قلب: اضافه تشبیهی

۴- قلمرو ادبی: باران‌های سکوت: اضافه تشبیهی

۵- قلمرو ادبی: نگاه‌های اسیر: تشخیص

۶- قلمرو ادبی: پروانه‌های شوق: اضافه تشبیهی

۷- قلمرو ادبی: مزرع سبز: تلمیح دارد به این بیت حافظ که آسمان را به تصویر کشیده است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مِه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

۸- قلمرو زبانی: گریه‌آلود: صفت مفعولی مَرَم/ ناله‌های گریه‌آلود: ناله‌هایی که با گریه و ضحک همراه باشد.

۹- آن امام راستین: منظور حضرت علی (علیه السلام) است.

۱۰- مدینه پلید: منظور شهر کوفه است. نویسندگان آن‌رو مدینه را پلید می‌خواند که علی (علیه السلام) در آنجا همدمی برای خود نتوانست بیاید؛ پس سر در چاه می‌کرد و با چاه درد خویش می‌گفت.

۱۱- قلمرو ادبی: قلب کویر: اضافه استعاری و تشخیص/ حلقوم چاه: اضافه استعاری و تشخیص/ تلمیح دارد به ماجرای سخن گفتن حضرت امیر با چاه که در ادب فارسی جلوه بسیار یافته است.

۱۲- قلمرو زبانی: تفرجگاه: گردشگاه

۱۳- قلمرو ادبی: خود: مجاز از وجود خود

۱۴- قلمرو زبانی: نظاره: نظارت، نگریستن، تماشا

این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس یر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می‌زنند.^۱ آن شب نیز ماه با تالّو^۲ پر شکوهِش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبایی پروین سر زد^۳ و آن جاده روشن و خیال‌انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می‌پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مکّه»! که بعدها دبیرانم^۴ خندیدند که: «نه جانم، کهکشان!» و حال می‌فهمم که چه اسم زشتی! کهکشان؛ یعنی از آنجا کاه می‌کشیده‌اند و اینها هم کاه‌هایی است که بر راه ریخته است! شگفتا که نگاه‌های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می‌بیند و دهاتی‌های کاه‌کش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می‌رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.^۴

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم و به کویر بر می‌گشتم، از آن همه زیبایی‌ها و لذت‌ها و نشئه‌های^۵ سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره‌های پر از «ماورا» محروم‌تر می‌شدم^۶ تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا... می‌توان چند حلقه چاه عمیق زد و... آنجا می‌شود چغندرکاری کرد...! و دیدارها همه بر خاک و سخن‌ها همه از خاک^۷!

۱- قلمرو ادبی: گرم چیزی بودن/ کنایه از مشغول و سرگرم بودن/ دریای سبز معلق/ استعاره از آسمان و نیز تلمیح به باور گذشتگان که آسمان را به رنگ سبز می‌پنداشتند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو حافظ

مرغان الماس یر: استعاره از ستارگان/ الماس یر: استعاره از پرتو و نور ستارگان/ الماش یر: تشبیه درون‌وازی‌های (پر مانند الماس). به نظر می‌رسد اگر خوانش آن به صورت تابع اضافات باشد، مناسب‌تر است: مرغان الماش یر ستارگان زیبا و خاموش، که در این صورت، اضافه تشبیهی است (ستارگان زیبا و خاموش به مرغان الماس یر مانند شده‌اند). در متن اصلی، ویرگول نیامده./ سرزدن: کنایه از طلوع کردن

قلمرو فکری: آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می‌کرد.
۲- قلمرو زبانی: تالّو: درخشش، درخشندگی/ قندیل: مشعل، چراغ آویز، چراغدان/ پروین: چند ستاره درخشان که در یکجا به صورت خوشه جمع شده، خوشه پروین/ گل‌های الماس شکفتند: گل‌های الماس: استعاره از ستارگان/ شکفتن گل‌های الماس: کنایه از بیدار شدن ستارگان/ قندیل زیبای پروین سر زد: قندیل پروین: اضافه تشبیهی/ سرزد: نباید.

۳- قلمرو ادبی: دبیران: در اینجا نماد عالمانی است که تنها از منظر علمی به قضایا می‌نگرند.

۴- قلمرو ادبی: جاده روشن و خیال‌انگیز: استعاره از کهکشان/ یک راست: مستقیم/ نگاه‌های لوکس مردم... استعاره مکنیه (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است.)/ نگاه‌های...: واج آرایی: تکرار مصوّت «e»

قلمرو فکری: نویسنده بین نگاه‌های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می‌شود و واژه‌ها را برای رساندن معنا کافی نمی‌داند و برای رسیدن به معنویات آنها را ناتوان می‌داند و معتقد است باز نمودن امور معنوی در عالم معانی صورت می‌گیرد. ارتباط معنایی با ابیات زیر:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست	ای برادر سیرت زیبا بیار	سعدی
حق همی‌گوید نظرمان در دل است	نیست بر صورت که آن آب و گل است	مولوی
هر که در بند صورت باشد، به معنی کی‌رسد؟	مرد گر صورت پرست آید، بُود معنی گذار	انوری
تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی	مرد معنی باش و گام از هر دو کشور در گذار	سنایی

۵- نشئه: سرخوشی، مستی

۶- قلمرو زبانی: ماوراء: پشت‌سر، آنچه در پشت چیزی قرار دارد./ قدس: پاکی

۷- قلمرو زبانی: ماوراء: چند حلقه چاه: حلقه: ممیز

قلمرو ادبی: چهره: مجاز از شخصیت/ دیدار: مجاز از نگاه / قلمرو فکری: منظور از چهره‌های پر از ماورای شخصیت‌های دینی و معنوی چون حضرت علی (علیه السلام) است.

که آن عالم پرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر! و آن باغ یر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس – که قلب پاک کودکانه ام همچون پروانه شوق در آن می پرید^۱ – در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد^۲ و صفای اهورایی^۳ آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش آلود؛^۴ و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.^۵

علی شریعتی، کویر

درنگی کوتاه در محتوای درس

□ دو محور اساسی اندیشه نویسنده در درس، مطرح کردن فرهنگ و تمدن ایرانی – اسلامی و بازگشت به خویشتن با زبان نمادین است.

□ خود او در جایی از کویر می نویسد: «کویر هم جهان من است و هم تاریخ من و هم میهن من و هم دل من... خویشتن غریب من و بالاخره داستان من.» (کویر: ۲۵۶)

□ کویر «این تاریخی است که در صورت جغرافیا ظاهر شده است. کویر نه تنها نیستان من و ماست که نیستان ملت ماست و روح اندیشه و مذهب و عرفان و ادبی پیش و زندگی و سرگذشت همه ماست.» (همان: ۲۷۷-۲۷۸)

۱- قلمرو ادبی: عالم پرشگفتی و راز: استعاره از آسمان/ آن عالم... سرایی سرد و بی روح شد: تشبیه: مشبیه: آن عالم، مشبیه به: سرا/ سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن/ باغ: استعاره از آسمان

گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس: اضافه تشبیهی (شعر و خیال و الهام و احساس: مشبه، گل: مشبه به)

قلب همچون پروانه: تشبیه/ پروانه و پریدن: مراعات نظیر

قلمرو فکری: نویسنده از اینکه نگاه مردم به زندگی، جزئی و علمی شد و از معنویت ها دور گشت، ناراحت است.

۲- قلمرو زبانی: سموم: باد گرم و زهرآگین و خفقان آور

قلمرو ادبی: سموم سرد: متناقض نما/ سموم سرد این عقل: اضافه تشبیهی/ عقل بی درد و بی دل: تشخیص/ بی دل: بدون معنویت قلب پاک... پژمرد: استعاره مکنیه (قلب به گلی تشبیه شده است که پژمرده است)

قلمرو فکری: عقل بی درد و بی دل: عقل بی احساس و بی عاطفه. عقل در ادب فارسی و به ویژه در ادب عرفانی ما، مصلحت اندیش تصویر شده است که در برابر عشق (احساس و عاطفه) قرار می گیرد. به این عقل در اصطلاح «عقل معاش» می گویند که زندگی و منافع این جهانی را در نظر می گیرد و با آن عقل که به «عقل محمدی» معروف شده متفاوت است.

۳- قلمرو زبانی: اهورایی: صفت نسبی، منسوب به اهورا (اهورامزدا)، خدایی

«در اوستا اهور و در وید برهمنان آسوز، هر دو از ریشه آسو که به معنی سرور و مولاست، می باشند. در نزد هندوان آسوز غالباً آزیرای پروردگاران بزرگ استعمال شده است... در اوستا هم کلمه اهور به معنی بزرگ و سرور آمده است...» (اوشیدری ۱۳۷۱: ۱۹)

۴- قلمرو ادبی: علم عددیین مصلحت اندیش: تشخیص و استعاره مکنیه

قلمرو فکری: نویسنده از اینکه نگاه مردم به زندگی جزئی و علمی شد و از معنویت ها دور گشت، ناراحت است.

۵- قلمرو زبانی: اسرا: در شب سیر کردن و معانی دیگر آن: معراج پیامبر اسلام ﷺ/ نام هفدهمین سوره قرآن کریم

□ در کویر با توجه به آنکه بیدادگری بر همه چیره است، آسمان (راه رهایی از تقدیر شوم ابدی) سبز و زمین تیره است؛ از این رو، مردم کویر (مردم ایران) روز را گرفتار خشونت آفتاب کویر (بیدادگری و زورگویی حکومت) و هر روز در آرزوی رسیدن شب‌های ستاره‌باران کویر و سخن گفتن از آرزوهای محال خود هستند. (ن.ک : معتمد دزفولی، ۱۳۸۷ : ۹۱)

□ «کویر این هیجستان پر اسرای شب که در آن دنیا و آخرت روی درروی هم‌اند.» (کویر : ۲۸۱)

□ معنای رمزی درس بازگشت به خویشتن خویش، جوایای حقیقت بودن و جوایای معرفت و کمال انسانی بودن است.

□ کویر جایگاه واقعی است که هر انسانی می‌تواند خود را در آن بازشکافی کند.

□ کویر نمادی از دنیای بی‌ارزش به معنی مرگ و جهان پس از مرگ (آخرت) است.

□ فلسفه عرفانی نویسنده که در کویر توصیف شد در حقیقت بیانگر اندیشه زیرساختی صوفیگری ایرانی است.

□ نویسنده با نگاه علمی همه اضطراب‌های جهان مدرن را به تمسخر می‌گیرد؛ علمی که احساس مذهبی را از ادراک و فهم بشری درباره عالم و آفریده‌هایش باز می‌دارد.

□ شریعتی بسیار به خود می‌بالد از اینکه به خانواده‌ای مذهبی از دانشمندان زاهدی تعلق دارد که زندگی در انزوا، یعنی مزینان را انتخاب کرده‌اند.

کارگاه متن پژوهی

آموزه قلمرو زبانی : وابسته‌های وابسته

صفت صفت : برخی صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و درباره ویژگی‌های آنها

(درجه و اندازه) توضیح می‌دهند؛ مانند :

رنگ قهوه‌ای سیر

هسته صفت صفت

قید صفت : کلمه‌ای است که درباره اندازه و درجه صفت همراه خود توضیح می‌دهد؛ مانند :

فضای بسیار دلپذیر هوای نسبتاً پاک

هسته قید صفت هسته قید صفت

آموزه قلمرو ادبی : خاطره نویسی، سفرنامه و حسب حال

در معنی و مفهوم خاطره آمده است : «شرح حال یا قسمتی از زندگی فرد» (فراگنر، ۱۳۷۷ : ۲۷) و

«تصویری ماندنی در ذهن که آیینۀ واقعیت است ولی تمام‌نما نیست و رنگ و خیال عاطفه پذیرفته است.»

(حسینی نژاد، ۱۳۸۲: ۱۸) غلامحسین یوسفی خود زندگی‌نامه‌ها (اتوبیوگرافی‌ها) را نوعی از خاطرات می‌داند: «خاطره عبارت از هر چیزی که از روی قصد و آگاهی نوشته شده و مقصود از آن، معرفی عمل و اندیشه صاحب اثر است.» (۱۳۸۰: ۳۶۱)

با این تعاریف، خاطره‌نویسی یکی از گونه‌ها و زیرمجموعه‌های زندگی‌نامه به شمار می‌آید؛ مثلاً کتاب اسرارالتوحید از ساختاری خاطره‌گونه برخوردار است که به شرح زندگی ابوسعید پرداخته است.

خاطره‌نویسی به مفهوم عام آن از اواسط دوره قاجار در ایران شکل گرفت و به دلایلی چون رویارویی ایرانیان با غرب و آشنایی با فرهنگ و ادب اروپایی‌ها و... رواج یافت. نخستین اثر خاطره‌نویسی به شیوه امروزی، سفرنامه میرزا صالح شیرازی است که به دستور عباس میرزا برای فراگیری علوم و فنون جدید به اروپا فرستاده شد. در دوره‌های بعد این گونه ادبی در بین سیاستمداران گسترش بیشتری یافت؛ مانند «خاطرات و خطرات حاج مخبرالسلطنه هدایت»، «حیات یحیی» (زندگی‌نامه‌ای در قالب خاطره) و...

در زندگی‌نامه، نویسنده به شرح حال، حوادث و رویدادهای زندگی خویش و یادگیری می‌پردازد و در آن چگونگی وقوع حوادث، زمان و مکان و حتی علت حوادث را شرح می‌دهد. بدین ترتیب زندگی‌نامه به صورت یک نوع مستقل ادبی در می‌آید که شایسته توجه است؛ مانند کتاب «شرح زندگانی من» اثر عبدالله مستوفی. سفرنامه نوعی گزارش سفر و سیاحت است که خاطرات نویسنده را نیز در برمی‌گیرد؛ مانند «خسی در میقات جلال آل احمد» یا «سفرنامه ناصر خسرو» و... این قبیل آثار از این جهت که حاوی خاطرات هستند، به نوعی می‌توانند در زمره خاطره‌نویسی نیز جای بگیرند.

تفاوت‌های خاطره‌نویسی، زندگی‌نامه و سفرنامه:

□ زندگی‌نامه مربوط به همه زندگی فرد است، حال آنکه خاطره‌نویسی تنها به برهه‌ای از زندگی مربوط

می‌شود.

□ ویژگی روایی در خاطره‌نویسی بسیار پررنگ‌تر از زندگی‌نامه است. صداقت بیان از ویژگی‌های مهم آن

است که بدون آن خاطره ارزش خود را از دست می‌دهد.

□ در خاطره‌نویسی، به جزئیات پرداخته می‌شود و دارای تشریح صمیمانه و نزدیک به زبان محاوره است ولی

در زندگی‌نامه به دلیل وسعت مطالب و حوادث، جزئیات چندان جایگاهی ندارند.

□ در سفرنامه‌نویسی نویسنده به قصد خاطره‌نویسی نمی‌نویسد.

□ سفرنامه‌ها حاوی اطلاعاتی درباره سفر، مسافر و توصیف اماکن و شهرها است.

□ در سفرنامه‌نویسی نویسنده از خود کمتر سخن می‌گوید و بیشتر به شرح ماجراها و توصیف مکان‌ها

می‌پردازد.

□ در خاطره‌نویسی حوادث حتماً زمینه سفر ندارد ولی در سفرنامه شخص سیاحتگر هر بار با صحنه

تازه‌ای روبه‌رو می‌شود و حوادث حول محور آن شکل می‌گیرد.

□ سفرنامه‌نویسی از نظر زمانی قدمت دارد.

(برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به مقاله «نگاهی به خاطره‌نویسی و مقایسه آن با زندگینامه و سفرنامه» محمدرضا ایروانی، ۱۳۸۶. مجله زبان و ادبیات فارسی، سال ۳. شماره ۰۸).

روان خوانی

بوی جوی مولیان^۱

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ شیئه^۲ اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش^۳ زین نشستم. چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند. تاده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم. ایل ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می‌گذشت. دست فروشان و دوره‌گردان شهر بساط شیرینی و حلوا در راه ایل می‌گسترده. پول نقد کم بود. مزه آن شیرینی‌های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم.^۴

از شنیدن اسم شهر قند در دلم آب می‌شد^۵ و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند^۶، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمی‌دانستم که اسب و زینم را می‌گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه ام می‌نشانند. نمی‌دانستم که تفنگ مشقی قشنگم را می‌گیرند و قلم به دستم می‌دهند.^۷ پدرم مرد مهمتی نبود. اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمتی نبود. او هم اشتباهاً تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتیی به یغما^۸ رفت.

برای کسانی که در کنار گواراترین چشمه‌ها چادر می‌افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ‌بین و بلوط خو^۹ گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود.^{۱۰} برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پر هوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور دشوار و

۱- قلمرو ادبی: بوايهام دارد: ۱- رایحه ۲- آرزو و امید/ تلمیح به شعر رودکی/ بو و جو: جناس ناهمسان اختلافی

۲- قلمرو زبانی: شیئه: آواز اسب، بانگ اسب/ قاش: برجستگی جلوی زین اسب که از جوب، شاخ یا فلز سازند.

۳- قلمرو زبانی: خفیف: سبک/ قلمرو ادبی: در جایی به سر بردن: سیری کردن، ماندن در جایی

۴- قلمرو ادبی: مزه چیزی را زیر دندان داشتن: کنایه از احساس خوبی از آن (غذا) در خاطر داشتن/ باد و باران خورده: کنایه از کیف بودن

۵- قلمرو ادبی: قند در دل آب شدن: کنایه از میل شدید به چیزی داشتن

۶- قلمرو زبانی: تبعید کردن: از محل سکونت خارج کردن

۷- قلمرو زبانی: تفنگ مشقی: تفنگ بادی که برای تمرین و مشق تیراندازی به کار می‌رود.

۸- قلمرو زبانی: حضرات دولتی: مقامات دولتی/ یغما: تاراج، غارت/ قلمرو ادبی: داروندار: کنایه از تمام مال و ثروت

۹- قلمرو زبانی: بین و بلوط: نام دو درخت/ آفت: بلا

۱۰- قلمرو فکری: یعنی آن‌گرمای که حاصل سوختن چوب بین و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می‌نشیند؛ حال آنکه گرمای حاصل از زغال

منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی‌چسبد (خوش نمی‌افتد).

جان فرسا بود.^۱ برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهار دیواری اتاق بکشند. من در چادر مادرم می‌خوابیدم. یک شب دزد لباس‌هایم را برد. بی‌لباس ماندم و گریستم. یکی از تبعیدهای ریزنقش، لباسش را به من بخشید. باز هم بلند و گشاد بود ولی بهتر از برهنگی بود. پوشیدم و به راه افتادم. بچه‌های کوچ و مدرسه‌خندیدند. ما قدرت اجاره حیاط در دست نداشتیم... غصه مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حد و حصر^۲ نداشت. پس از ماه‌ها انتظار یک روز سر و کلاهش پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است. همان پدری که اسب‌هایش اسم و رسم داشتند. همان پدری که ایلخانی قشقای بر سفره رنگینش می‌نشست.^۳ همان پدری که گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت و فرش‌های گران‌بهای چادرش زبازد ایل و قبیله بود.^۴

پدرم غصه می‌خورد. پیر و زمین‌گیر می‌شد.^۵ هر روز ضعیف و ناتوان‌تر می‌گشت. همه چیزش را از دست داده بود. فقط یک دلخوشی برایش مانده بود؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می‌خواند. من درس می‌خواندم. شب و روز درس می‌خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم. دو کلاس یکی می‌کردم. شاگرد اول می‌شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچ و خیابان به پدرم تبریک می‌گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال‌ها می‌یافتند.^۶ سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق‌های پر رنگ و روتق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته اتاقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای قانونی تصدیق^۷ و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایی در کوچ و محله‌نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

پیرمرد دلخوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات^۸، با شادی و غرور به تصدیقم می‌نگریست و می‌گفت: «جان و مال و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسرم به همه آنها می‌ارزد.» پس از عزیمت رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد -^۹ همه تبعیدی‌ها را شدند و به ایل و عشیره^{۱۰} بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی‌تصدیق بودند؛

۱- قلمرو زبانی: عشایر: در لغت جمع عشیره به معنی قبیله است و به همه افرادی که به جامعه عشایری تعلق دارند، عشایر گفته می‌شود. قبایل عشایری

جامعه نسبتاً خودکفای دارند و زیرساخت اجتماعی آنها کاملاً متفاوت با زندگی شهری است. / محصور: حصار شده، محدود/ جان فرسا: نابود کننده

۲- قلمرو زبانی: حد و حصر: حد و اندازه

۳- قلمرو زبانی: ایلخانی: خان ایل، رئیس ایل/ قشقای: معروف به ایل قشقای که از قبیله‌های مختلفی هستند، کرد، لر، عرب و ترک.

قلمرو ادبی: پیدا شدن سروکله: کنایه از آشکار شدن چیزی/ اسم و رسم داشتن: کنایه از معروف بودن

۴- قلمرو ادبی: زبازد بودن: کنایه از معروف، مشهور بودن

۵- قلمرو ادبی: زمین‌گیر: کنایه از ناتوان

۶- قلمرو ادبی: خیال بافتن: استعاره مکتبه و کنایه از سیر کردن در رؤیاها

۷- قلمرو زبانی: تصدیق: گواهینامه، مدرک/ مزایا: جمع مزیت، برتری‌ها

۸- قلمرو زبانی: مباهات: فخر کردن

۹- بزرگی و اعتبارش موقتی بود و زود هم آنها را از دست داد.

۱۰- قلمرو زبانی: عشیره: طایفه، ایل

به جز من. همه‌شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند.^۱

چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده کهرها و کُرندها نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند.^۲ باز در سایه دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پر سخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.^۳

در میان آنان فقط من بودم که دودل و سرگردان و سردرگریان بودم. بیش از یک سال و نیم نتوانستم از مواهب خداداد و نعمت‌های طبیعت بهره‌مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم. ملامتم می‌کردند که با این تصدیق‌گران قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطالت می‌گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک‌گویی و به همان شهر بی‌مهر، به همان دیار بی‌یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و در خانه‌ای کوچک و کوجه‌ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.^۴ چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و همنشینی من سخت‌خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق‌داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را - درست در موقعی که نیاز داشتند - از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای باران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان.^۵

در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.^۶

۱- قلمرو زبانی: دیرین: قدیمی، صفت نسبی/ شوکت: شدت هیبت، هیبت و قدرت و قوت

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: دست یافتن به چیزی: رسیدن به آن/ از سر گرفتن: شروع کردن

۲- قلمرو زبانی: مرتفع: بلند/ بی‌کران: بی‌انتهای/ برگ: آذوقه، توشه/ زین و برگ: ابزار مربوط به چهارپا برای سوارکاری/ کُرده: پشت گردن کهر: رنگ سرخ مایل به تیرگی (مخصوص اسب و استر)، در اینجا مطلق اسب
کُرند: اسبی که رنگ او میان زرد و بور باشد. (سمنند و ایرش نیز نام گونه‌هایی از اسب است.)

۳- قلمرو زبانی: دلاویز: دلنشین، دلپذیر/ پرسخاوت: سخاوتمند، بخشنده/ باز آمدن: برگشتن/ دامن معطر چمن: اضافه استعاری/ مراعات نظیر: زیبایی که بین واژه‌ها برقرار شده است: کبک، هوا، چمن، آهو و... مهر و فروردین/ تضاد: سفر پرستن و باز آمدن، گرما و سرما
قلمرو فکری: نویسنده در این بند به بیلاق و قشلاق ایل اشاره دارد که با فرارسیدن پاییز به نقاط گرمسیری می‌روند و با شروع بهار راه رفته را به سمت نقاط سردسیری برمی‌گردند.

۴- قلمرو زبانی: مواهب: جمع موهبت، بخشش‌ها/ بطالت: بیهودگی/ دیار بی‌یار: سرزمینی که دوست و خویشاوندی در آن نباشد. / ملامت: سرزنش
قلمرو ادبی: کنایه‌ها: دو دل: مرده، شک‌دار/ سر در گریبان: متفکر و سرگردان/ یار و دیار: جناس ناهمسان اختلافی/ مهر ایهام تناسب دارد:
۱- محبت ۲- خورشید که با هوا و آسمان تناسب دارد.

۵- قلمرو فکری: نویسنده حسرت زندگی در ایل را دارد و روح تنهای خود را با سیر در ایل و یادآوری خاطراتش تسلی می‌بخشد.

۶- قلمرو زبانی: تکاپو: تلاش، جست‌وجو/ دانشنامه: مدرک تحصیلی/ دادیار: مقام و پستی در دادگستری/ بیخ و بن: اصل و ریشه، پایه/
قلمرو ادبی: از بیخ و بن برانداختن: کنایه از نابود کردن/ درخت بیداد: اضافه تشبیهی

سری به ساوه زدم و دربارهٔ دزفول پرس و جو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشهٔ یک اتاق پرکارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیزبال افق‌ها بودم. زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.^۱

بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب‌ها از گرما خوابم نمی‌برد. حیاط و بهار خواب نداشتیم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می‌شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتیم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتیم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غم خوار و اندوه‌گسار نداشتیم.^۲

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی‌توان برد. ماست را با جاقو می‌بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوچین هوا را عطرآگین ساخته است. گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند. کبک دری در قله‌های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود.»^۳ نامهٔ برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی!^۴

۱- قلمرو زبانی: عدلیه: دادگستری/ طفیلی: میهمان ناخوانده

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: گرفتن دل: ناراحت و غمگین شدن/ از چیزی یا کسی چشم پوشیدن: صرف نظر کردن/ حلقه به در کوفتن: رفتن پیش هر کسی و هر جایی/ سر از جایی در آوردن: به مقصد معلومی رسیدن/ تشبیه: شاهین تیزبال، منبیه: م در بودم

۲- قلمرو زبانی: بهار خواب: بالکن، تراس/ تبار: خاندان، خویشاوندان/ بیلاق: جایی خوش‌آب‌وهوا که تابستان به آنجا روند./ قشلاق: جایی گرم که زمستان به آنجا روند./ حرمت: آبرو، احترام، ارزش/ اندوه‌گسار: غم خورنده، غم‌خوار

۳- قلمرو زبانی: عطرآگین: خوش‌بو/ بلدرچین: نام پرندۀ ای است، بدبده/ خط و خال: لکه و نشانه‌هایی در بدن/ کبک دری: نوعی کبک که در دژه‌ها زندگی می‌کند./ کمانه: نام محلی است.

قلمرو ادبی: کنایه‌ها: گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند: هنوز نرسیده‌اند./ آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود: آرامش ندارد./ جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند: بزرگ شده‌اند.

۴- اشاره به ماجرای از زمان حکمرانی نصیرین احمد سامانی دارد که در چهار مقالهٔ نظامی عرضی سمرقندی این‌گونه آمده است: «چنین آورده‌اند نصیرین احمد که واسطهٔ عقد آل سامان بود، و اوج دولت آن خاندان ایام ملک او بود، و اسباب تمنع و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزاین آراسته و لشکر جزار و بندگان فرمان‌بردار، زمستان به دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی با به شهری از شهرهای خراسان. مگر یک سال نوبت هری بود. به فصل بهار به بادغیس بود، که بادغیس خرم‌ترین چراخوارهای خراسان و عراق است. قریب هزار ناو هست بر آب و علف، که هر یکی لشکری را تمام باشد...» نصیرین احمد برجسته‌ترین و قدرتمندترین پادشاه سامانیان بود. همه چیز در دوران حکومت او مهیا بود. خزانه‌ها مرتب و منظم و سپاهیان فراوان و خدمت‌گزاران همه مطیع و فرمان‌بردار بودند. در فصل زمستان در شهر بخارا که پایتخت بود اقامت می‌کرد و در تابستان به شهر سمرقند یا یکی از شهرهای خراسان می‌رفت. اتفاقاً یک سال نوبت اقامت در هرات بود. در فصل بهار به بادغیس که از سرسبزترین چراگاه‌های خراسان و عراق عجم است، اقامت ←

آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل بود.^۱

بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی^۲

ریزیام‌های درس

- نمی دانستم که اسب و زینم را می گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه ام می نشانند. نمی دانستم که تفتنگ مشقی قشنگم را می گیرند و قلم به دستم می دهند.
- در ایل چادر داشتیم؛ در شهر خانه نداشتیم. در ایل اسب سواری داشتیم؛ در شهر ماشین نداشتیم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتیم؛ در شهر آرام و قرار و غم خوار و اندوه گسار نداشتیم.
- ...

کرد. امیر بسیار از هرات خوشش آمد و به جای یک سال، چهار سال در آنجا ساکن شد. لشکریان هر چند خواستند شاه را راضی به رفتن کنند، موفق نشدند. سرانجام چاره را در این دیدند که دست به دامان رودکی شاعر شوند. به او گفتند: «بنج هزار دینار تو را خدمت کنیم اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند، که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید.»

رودکی قبول کرد؛ زیرا رگ خواب امیر در دشتش بود و کاملاً با سلیقه او آشنایی داشت. فهمید که با کلام منثور نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد؛ در نتیجه قصیده‌ای سرود و زمانی که امیر به نشاط پرداخته بود، وارد شد و بعد از پایان نوازندگی نوازندگان، چنگ به دست گرفت و در پرده عشاق (نام نوایی) شروع به خواندن این قصیده کرد:

یاد یار مهربان آید همی	بوی جوی مولیان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی	ریگ آموی و درشتی‌های او
خنگ ما را تا میان آید همی	آب جیحون از نشاط روی دوست
میر زی تو شادمان آید همی	ای بخارا شاد باش و دیر زی
سرو سوی بوستان آید همی	میر سرو است و بخارا بوستان

«چون رودکی به این بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد، و روی به بخارا نهاد، چنان که رانین و موزه تا دو فرسنگ در بی امیر بردند و به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت، و رودکی آن پنج هزار دینار، مضاعف از لشکر بستند.»

۱- قلمرو زیبایی: مدهوش کردن: از خود بی خود کردن

قلمرو ادبی: پا به رکاب گذاشتن: کنایه از حرکت کردن

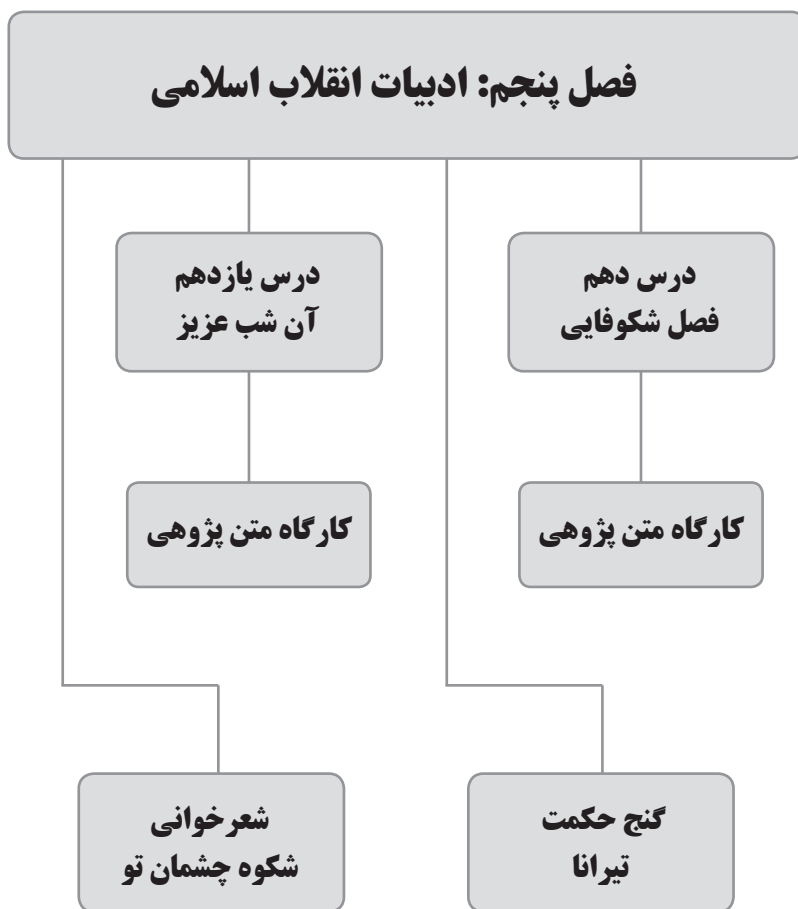
بال و پر گشودن: استعاره مکنیه و کنایه از بسیار خوشحال شدن/ بخارا: استعاره از ایل

۲- «محمد بهمن بیگی (متولد ۱۲۹۹-۱۳۰۰) فارس) نویسنده معاصر از عشایر فارس و شیفته ایل قشقایی است. او دوره‌های کودکی و نوجوانی خود و فراز و فرود تاریخ معاصر ایل قشقایی را در قالب داستانی به نام «بخارای من، ایل من» (چاپ ۱۳۶۸) به نگارش درآورده است. تئران کتاب، روان و طنزآمیز است و ما را با فرهنگ ایل قشقایی آشنا می‌کند.» (ادبیات فارسی ۳، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

طرح درس روزانه		
مادهٔ درسی: فارسی ۳	پایه: دوازدهم	عنوان درس: کویر
تهیه‌کننده: ...	آموزشگاه: ...	زمان: ۹۰ دقیقه
استان: ...		
راهنمای موضوع اصلی: ادبیات سفر و زندگی		
هدف کلی: آشنایی با متن کویر به‌عنوان نمونه‌ای از ادبیات خاطره‌نویسی		
اهداف آموزشی	۱- آشنایی با ادبیات سفر و زندگی و نمونه نثر معاصر (علم) ۲- درک صحیح و خوانش روان نثر متن درس با لحن مناسب (عمل) ۳- آشنایی با واژگان و ترکیب‌سازی‌های برجسته ادبی متن (علم) ۴- کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزهٔ قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل) ۵- توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس (تفکر) ۶- توانایی دانش‌آموز در بیان وجوه تفاوت‌ها و شباهت‌های نثر سنتی و نثر معاصر (عمل)	
	عملکرد دانش‌آموزان در این درس	
فعالیت‌های قبل از تدریس	۱- ادبیات حسب‌حال‌نویسی، خاطره‌نویسی، سفرنامه‌نویسی را بشناسند. ۲- برخی از مفاهیم مهم عبارات درس را بفهمند. ۳- متن را با لحن روایی و خاطره‌گویی بخوانند. ۴- در پرسش و پاسخ و بحث کلاسی شرکت کنند. ۵- محورهای اساسی اندیشه نویسندهٔ متن را بازیابی کنند. ۶- از مفهوم درس به آموزه‌های اخلاقی برسند. ۷- دربارهٔ درس دوم (سفرنامه‌نویسی) تحقیق کنند. ۸- کارگاه متن‌پژوهی را با شاهد مثال‌های دیگری از متن درس گسترش دهند. ۹- ترکیب‌ها و واژه‌های خوش‌آهنگ متن درس را پیدا کنند و خود واژه‌های دیگری جایگزین نمایند.	
انتظارات عملکردی		
عملکرد ورودی	از دانش‌آموزان انتظار می‌رود قبل از شروع درس، عملکردهای زیر را داشته باشند: ۱- آموزه‌های سه قلمرو درس گذشته را در عبارات درس تشخیص دهند. ۲- مفاهیم بارز متن درس را یاد بگیرند. ✓ ارزشمند شمردن فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی ✓ بازگشت به خویش با زبان نمادین ✓ نویسنده با نگاه علمی همهٔ اضطراب‌های جهان مدرن را به تمسخر می‌گیرد. ✓ و ... ۳- برخی از عبارات مهم درس را معنی کنند.	

		روش یاددهی و یادگیری	بحث گروهی، پرسش و پاسخ (با توجه به حجم درس)
		وسایل کمک آموزشی	کتاب درسی، کتاب کویر، تهیه عکس‌هایی از نقاط کویری، اسلایدهای مرتبط با محتوا و پیام درس، پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...
زمان	فعالیت دانش آموز	فعالیت معلم	
۱۲	توجه و دقت و همراهی لازم با معلم	شروع کلاس: الف) خواندن عبارت یا بیتی از ادبیات تحمیدیه و اجرای آداب مرسوم کلاس‌داری (حضور و غیاب و احوال‌پرسی) ب) نوشتن پیامی برای بهتر زیستن و بهتر بودن. برای ایجاد جذابیت بیشتر در تدریس، درباره سفر و آداب سفر رفتن صحبت می‌کنیم و به دانش‌آموزان فرصت می‌دهیم از سفرشان و مشکلات آن صحبت کنند تا به تدریس متن درس نزدیک شویم.	ایجاد ارتباط و انگیزه‌سازی
۱۰	پاسخ دانش‌آموزان به سؤالات تشخیصی	ابتدا با ارزشیابی آغازین، از چند دانش‌آموز در مورد ادبیات سفر و زندگی و نویسندگان آن که خوانده‌اند، پرسش می‌کنیم و در صورت نیاز به آنان توضیحات لازم را می‌دهیم تا زمینه برای تدریس آماده شود و یا یک - دو پرسش در حوزه سه قلمرو که دارای آموزه‌های جدید است، مطرح می‌کنیم.	فعالیت‌های حین تدریس (فرایند یاددهی - یادگیری)
۴۰	پاسخ به سؤالات معلم، با توجه به کتاب دانش‌آموزان اظهار نظر می‌کنند.	۱- بند به بند را دبیر یا گروه‌ها می‌خوانند و جاهایی از متن که نیاز به درنگ و هم‌اندیشی دارد، به آنان فرصت هم‌اندیشی داده می‌شود. همه باید قادر باشند به پرسش‌های معلم پاسخ دهند. بعد از خواندن عبارات متن، حتماً به چند مفهوم مهم درس اشاره کنند و مفاهیم با توضیحات معلم تکمیل می‌شود. (برای نمونه عباراتی مانند: «آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشت خونین و بی‌تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم و نگاه‌های اسیرم را همچون پروانه‌های شوق در این مزرع سبز آن دوست شاعرم رها می‌کنم.») ۵- آموزه‌های سه قلمرو به‌ویژه زبانی در هنگام آموزش در متن با نمونه‌هایی از درس آموزش داده شود. ۶- دبیر دانش‌آموزان را در رسیدن به پاسخ درست سؤالات و آموزه‌های سه قلمرو هدایت می‌کند. (با توجه به حجم درس و زمان تدریس)	فعالیت معلم و دانش‌آموز

۵	تعامل دانش آموز و دبیر	مرور مفاهیم مهم درس و یادآوری مجدد آموزه‌های زبانی، ادبی و فکری	جمع بندی	
۱۰	نمونه پرسش‌هایی کوتاه پاسخ از قبل آماده شده است. دانش آموز کتبی با شفاهی پاسخ خواهد داد.	چند پرسش درسی را که از قبل تعیین کرده‌ایم در کلاس مطرح می‌کنیم و از دانش‌آموزان می‌خواهیم به آن پرسش‌ها پاسخ دهند: «آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشنا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس‌پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک‌تک از غیب سر می‌زنند.» ۱- منظور از دریای سبز معلق چیست؟ ۲- چند ترکیب وصفی و اضافی به کار رفته است؟ ۳- نوع ادبی متن «کویر» را مشخص کنید: (الف) سفرنامه ب) حسب حال	ارزشیابی تکوینی	
۱۰	دانش‌آموزان به پرسش‌ها پاسخ خواهند داد.	یادگیرنده باید بتواند در ارزشیابی پایانی به سؤالات زیر پاسخ دهد: ۱- معانی «تموز، مابعدالطبیعه، نظاره و مشایعت» را در نمونه‌های زیر بنویسید. - مشایعت به نسیم بهار باید کرد (صائب) - زمستان و تموز از ما جدا شد (سعدی) - و از آن است که ماوراءالطبیعه را که همواره فلسفه از آن سخن می‌گوید. - به نظاره آسمان رفته بودم. ۲- مفهوم عبارت زیر را بنویسید. «کلمات را کنار زیند و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشنا کنید.» ۳- عبارت زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید. «آن شب نیز ماه با تالو پرسکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد.»	ارزشیابی پایانی	فعالیت‌های بعد از تدریس
۳		- برای جلسه بعد درس را بخوانند، به سؤالات کارگاه متن پژوهی پاسخ دهند. - یک قسمت از بخش‌های دیگر کتاب «کویر» را انتخاب کنند و آموزه‌های اخلاقی مشترک آن را با آموزه‌های فکری متن بنویسند. - با جست‌وجو در وبگاه مقالات، جدیدترین مقالات درباره کتاب «کویر» را بیابند.	تکلیف‌دهی	



درس دهم

نمایهٔ درس

عنوان: فصل شکوفایی

قالب شعر: غزل نمادین درون مایه: تلاش و امید به پیروزی

قلمرو فکری

- ۱- دریافت مفاهیم نمادهای درس
- ۲- ارتباط معنایی ابیات با اشعار برون متنی

قلمرو ادبی

- ۱- مقایسهٔ قالب شعر و مفهوم آن با شعر «نی‌نامه»
- ۲- تمرین کاربرد آرایه‌ها در متن درس (نماد، تشخیص و...)

قلمرو زبانی

- ۱- تمرین وابسته‌های وابسته (مضاف‌الیه مضاف‌الیه)
- ۲- بررسی انواع واو (ربط و عطف)

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با ادبیات انقلاب اسلامی و شاعران انقلاب (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به باورهای انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن (ایمان)
- ۳ ایجاد انگیزه و امید به وحدت و تلاش برای رسیدن به پیروزی (اخلاق)
- ۴ توانایی خوانش متن درس با لحن و آهنگ مناسب (عمل)
- ۵ توانایی اندیشه در کلمات کلیدی متن و دریافت پیام و تحلیل متن و نکته‌های کلیدی متن (تفکر و عمل)
- ۶ کاربست آموزه‌های محتوایی متن درس در حوزه قلمروهای زبانی، ادبی و فکری (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش روشن‌سازی طرز تلقی، روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، مجموعه آثار سلمان هراتی، تهیه عکس‌هایی از شاعر و دوران انقلاب، نمایش فیلمی از رخدادهای انقلاب، بهره‌گیری از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی مناسب و...

منابع تکمیلی

- ۱ آب در سماور کهنه (گزیده اشعار). سلمان هراتی. (۱۳۸۸). چاپ سوم. تهران: نشر تکا (توسعه کتاب ایران).
- ۲ از آسمان سبز. سلمان هراتی. (۱۳۸۸). تهران: سوره مهر.
- ۳ از این ستاره تا آن ستاره. سلمان هراتی. (۱۳۸۷). تهران: سوره مهر.
- ۴ امام زمان علیه السلام نوستالژی آینده‌گرا در اشعار سلمان هراتی. احمد غنی‌پور. (۱۳۸۹). نشریه ادبیات دینی. شماره اول.
- ۵ بررسی انتظار به عنوان عنصر پایداری با تکیه بر شعر قیصر امین‌پور و سلمان هراتی. (۱۳۹۰). نشریه ادبیات پایداری. دوره ۳. شماره ۵.
- ۶ بررسی محتوایی و تصویری شعر سلمان هراتی در مجموعه آسمان سبز. غلامرضا رحمدل. (۱۳۸۹). فصلنامه علمی و پژوهشی کاوشنامه. سال یازدهم. شماره ۲۰.

- ۷ بررسی نمادها در اشعار سلمان هراتی. ماه نظری؛ لیندا نیک‌آیین. (۱۳۹۴). نشریهٔ زیبایی‌شناسی ادبی. دورهٔ ششم. شمارهٔ ۲۵.
- ۸ بررسی نوآوری در اشعار سلمان هراتی در پرتو استعارهٔ مفهومی. اسماعیل ذاکری؛ زهره ملاکی. (۱۳۹۶). بوستان ادب پژوهی شعر.
- ۹ تحلیل ساختار و زیبایی اشعار آوایی سلمان هراتی. برات محمدی. (۱۳۹۵). نشریهٔ زیبایی‌شناسی ادبی. دورهٔ ۷. شمارهٔ ۲۷.
- ۱۰ جلوه‌های پایداری و تعهد در شعر سلمان هراتی و سمیع‌القاسم. فائزه پسندی؛ تقی اژه‌ای. (۱۳۹۶). فصلنامهٔ کاوشنامهٔ ادبیات تطبیقی. دورهٔ ۷. شمارهٔ ۲۶.
- ۱۱ جلوه‌های ادب پایداری در شعر سلمان هراتی. علیرضا کریمی لاری. (۱۳۸۹). نشریهٔ رشد.
- ۱۲ در باغ‌های ناممکن (گزیده اشعار). سلمان هراتی. (۱۳۸۹). تهران: چاپخانه سپهر.
- ۱۳ دری به خانهٔ خورشید. سلمان هراتی. (۱۳۷۶). چاپ دوم. تهران: سروش.
- ۱۴ گزیدهٔ شعر جنگ و دفاع مقدس. حسن حسینی. (۱۳۸۱). تهران: سورهٔ مهر.
- ۱۵ مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی. سلمان هراتی. (۱۳۹۰). چاپ چهارم. تهران: دفتر شعر جوان.
- ۱۶ نقد صورت‌گرایانهٔ اشعار سلمان هراتی. (پایان‌نامه). هدی ربیع‌پور. (۱۳۸۹). تهران: دانشگاه تهران. دانشکدهٔ ادبیات.
- ۱۷ نقد و بررسی اشعار و نوستالژی در اندیشه‌های سلمان هراتی. محمد فرهادی؛ رضا عبادی. (۱۳۹۳). تهران.
- ۱۸ نگاهی به کاربرد و جوه افعال در اشعار سلمان هراتی. فاطمه مدرّسی؛ قاسم مهرآور. (۱۳۹۳). ادبیات پارسی معاصر. دورهٔ ۴. شمارهٔ ۳.

فصل شکوفایی ما^۱

دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو^۱ امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو^۲
 آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟^۳
 دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ^۴ امروز خورشید در دشت، آینه‌دار من و تو^۵

۱- این شعر با عنوان «یک چمن داغ» در مجموعه شعر سلمان هراتی آمده است. او در این شعر، آینده‌ای درخشان را نوید می‌دهد که ناشی از باور عمیق شاعر به انقلاب اسلامی است. بهره‌گیری از نمادهایی چون خورشید، دریا، رود، باغ و... به باورهای انقلابی او و وجهه روشنی می‌بخشد. هراتی شاعری نوپرداز است و تعداد قابل توجهی از اشعار او در قالب سپید است اما تعدادی محدود شعر نیمایی نیز دارد که تنوع آوزان در آن دیده می‌شود. در این شعر، توازن آوایی بین واژه‌ها و هماهنگی وزن و محتوا بارز است. شاعر به ساختار آوایی کلام توجه دارد و از تکرار واژه‌های ردیف (من و تو) برای تأکید بیشتر اشعار خود استفاده می‌کند.

۲- قلمرو زبانی : سوخت : فعل ماضی ساده در معنی متعدی «سوزان». جمله سه جزئی است. غم برگ و بار من و تو را سوخت. / دوست : منادا / دیروز و امروز : قید زمان

قلمرو ادبی : تضاد : دیروز و امروز / تشخیص : غم سوخت. / مراعات نظیر : برگ و بار و سوخت؛ بهار، باغ و برگ / برگ و بار : استعاره از آرزوها و امیدها/ بوی می‌آید : حش آمیزی/ بهار : استعاره از پیروزی و انقلاب/ واج آرای : صامت «ب»/ بار و بهار : جناس ناهم‌سان افزایشی
 قلمرو فکری : ای دوست، اگر غم ظلم و ستم، دیروز برگ و بار من و تو را سوزاند [هراسی نیست؛ چرا که] امروز بوی بهار پیروزی به مشام می‌رسد. شاعر در جای دیگری می‌گوید :

تا لحظه‌های پیش دلم گور سرد بود	اینک به یمن شما جان گرفته است
گلبوته‌های معنی و اشراق می‌دمند	آنک بهار حادثه آغاز می‌شود
بعد نو میدی بسی امیدهاست	از پس ظلمت بسی خورشیدهاست

۳- قلمرو زبانی : برزخ : در لغت یعنی فاصل میان دو چیز، چنان‌که میان دنیا و آخرت را برزخ می‌گویند؛ در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، یعنی دوران گذر.

کاربرد دو کلمه پرسشی در یک جمله اشتباه نگارشی است. آیا، چه؟/ کل بیت یک جمله است.

قلمرو ادبی : بیت استفهام انکاری دارد. / برزخ سرد : استعاره از ایران استبداد زده/ شب : نماد ظلم و ستم/ کوچه‌های غم و درد : اضافه تشبیهی : غم و درد : مشبه، کوچه : مشبه‌به/ مراعات نظیر : شب و تاریکی/ واج آرای : صامت «د»/ سرد و درد : جناس ناهم‌سان اختلافی/ سرد : ایهام دارد : ۱- سرد (چون فصل زمستان، انقلاب پیروز شد) ۲- بی روح و افسرده

قلمرو فکری : در آن سرزمین همچون برزخ در آن کوچه‌هایی که یادآور غم و درد ما بود، چشمان من و تو جز ظلم و ستم چه چیز را دیده بود؟ هیچ چیز. ارتباط معنایی با شعر زیر :

آیا در این زمان بر از بن بست، با این سکوت و تیرگی یکدست سوسوی دوردست چراغی هست، در انتهای این شب بی‌هنگام؟

۴- قلمرو زبانی : بیت سه جمله دارد. دیروز من... بودم و یک چمن داغ بود. [حذف فعل بود به قرینه لفظی] / امروز... آینه‌دار من و تو است. [حذف فعل است به قرینه معنوی] / دیروز و امروز : قید زمان

یک چمن داغ : با داغ بسیار. چمن در اینجا «ممیز» واقع شده. / آینه‌دار : آن که آینه در پیش دارد تا عروس و جز او خود را در آن ببیند. در اینجا و به‌ویژه در ادبیات معاصر یعنی انعکاس دهنده. چنانچه شاعر دیگری (امیری اسفندقه) گوید :

«آینه‌دار غیرت نتهاترین شهید / یادآور شهادت سردار بی‌سپاه»

قلمرو ادبی : دیروز و امروز : تضاد/ خورشید : استعاره از انقلاب و حرکت/ دشت : استعاره از وطن/ خورشید آینه‌دار : تشبیه/ باغ و چمن و دشت : مراعات نظیر

قلمرو فکری : دیروز در غربی باغ خزان زده بودم و بر از داغ و حسرت بودم اما امروز خورشید پیروزی در دشت طلوع کرده که همه جای وطن آینه‌دار من و تو و تجلی حضور ما خواهد بود.

غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران
این فصل فصل من و توست فصل شکوفایی ما
با این نسیم سحرخیز، برخیز اگر جان سپردیم
چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم

صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو^۱
برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو^۲
در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو^۳
من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو^۴
سلیمان هراتی

کنج حکمت

تیرانا^۵

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور — بی آنکه زبان به کمتر داعیه‌ای گشاده

۱- قلمرو زبانی: بیت سه جمله است.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی صامت «ع»/ باران: نماد رویش و سبزی/ جویبار: نماد حرکت/ مراعات نظیر: جویبار و باران
قلمرو فکری: بر از غربت و غبار باغ خزان‌زده هستیم نیاز به بارانی داریم که خود را شست‌وشو دهیم. جویباران بسیاری منتظر ماست. شاعر می‌گوید: ما دچار پراکندگی هستیم؛ به جویبار وحدت ببیوندم. شاعر در جای دیگری می‌گوید:
«هم بدین سبب به رود زد/ تا غبارِ تاختِ ستمگرانِ دهر را / در گذار آب شست‌وشو دهد.../ در فضای پاک چشم روشنت / محو می‌شود غروب می‌کند.»
هراتی

۲- قلمرو زبانی: مصرع اول دو جمله است.

قلمرو ادبی: مراعات‌نظیر: فصل، شکوفایی، گل و بهار/ تشخیص و استعاره مکنیه: بخوانیم با گل
قلمرو فکری: این دوره، فصل شکوفایی من و توست که به انتظار بهار بوده‌ایم. برخیز هم‌نوا با گل نغمه‌سرای کنیم که بهار من و تو می‌آید. شاعر در شعر دیگر خود می‌سراید:

«بخوان به نام آب/ که رود دنباله‌آواز توست/ بگو بهار! بهار!»، «باور کنیم دست‌های بهار آورد امام را/ بهار ادامه لبخند اوست.»

۳- قلمرو زبانی: یادگار: واژه دو تلفظی/ نسیم سحرخیز: ترکیب وصفی: صفت فاعلی مرخم/ می‌ماند: مضارع اخباری، جاوید است.

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: نسیم، گل و باغ/ جان سپردن: کنایه از مردن

گل: استعاره از انقلاب و تجلیات آن، خاطرات و مبارزه/ نسیم: نماد حرکت

قلمرو فکری: همراه با این نسیم سحرگاهی برخیز [قیام کن] و همراه شو. اگر در این راه مبارزه مریدم [هراسی نیست]. ای دوست، گل به یادگار از من و تو خواهد ماند.

نگردد تبه نام و گفتار پاک فردوسی

ز خورشید و از آب و از باد و خاک

۴- قلمرو زبانی: مصراع اول سه جمله است.

قلمرو ادبی: چون رود: تشبیه/ رود و دریا: مراعات‌نظیر

قلمرو فکری: مانند رود که امید رسیدن به دریا را دارد من نیز امید رسیدن به دریا را دارم که به یکدیگر ببیوندم.

چو رود زمزمه کردیم و یک‌نفس رفتیم هراتی

ز دور آبی دریای عشق پیدا شد

۵- تیرانا: فرزند خیالی است که برخی از نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می‌کنند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت‌وگو می‌ریزند. نظیر «امیل» ژان ژاک روسو و «احمد» عبدالرحیم طالیوف تبریزی.

باشم – سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده دستی، بی هیچ‌گونه چشمداشتی به سپاسگزاری یا آفرین.^۱ تو نیز تیرانا! گشاده دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب زده را نوازشگری درمان‌بخش دردها.^۲

نه همین مهربانی را به مهر که باداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند. تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌داشتی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی؛ سپاس خورشید را که هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ایر، گوهر.^۳ تیرانا! اگرم هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت‌م رهنمون بود تا هرگز فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم.^۴

تیرانا، مهرداد اوستا

آگاهی‌های فرامنتی

محمدرضا رحمانی مشهور به «مهرداد اوستا» شاعر خوش‌ذوقی که به نام «رعنا» تخلص می‌کرد. نخستین مجموعه شعر او با عنوان «از کاروان رفته» به چاپ رسید. «تیرانا» نخستین بار در سال ۵۲ چاپ

۱- قلمرو زبانی: داعیه: خواهش و اراده و در متن درس، ادعا/ گشاده باشم: ماضی التزامی/ کرامت: سخاوت، جوانمردی، احسان، بزرگواری، بخشندگی و نیز بزرگواری داشتن کسی

۲- قلمرو ادبی: زبان به چیزی گشودن: سخن گفتن/ گشاده دستی: کنایه از سخاوت داشتن و بخشش کردن/ چشمداشت: کنایه از توقع و انتظار داشتن/ قلمرو زبانی: پالیز: بوستان و در متن، با بوستان رابطه معنایی ترادف دارد. / خستگان را و آفتاب‌زده را: را در کاربرد حرف اضافه برای آفتاب‌زده: صفت مفعولی/ نوازشگر: صفت فاعلی/ درمان‌بخش: صفت فاعلی

۳- قلمرو ادبی: از درختان... بیاموز: استعاره مکنیه و تشخیص/ مراعات‌نظیر: بوستان، گل، شکوفه، بهار، درختان و.../ پای تا سر: کنایه از همه وجود قلمرو فکری: بند با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

گشاده دار دل و دست را که لنگر سنگ / ازین دو شیوه شود بادبان فلاخن را صائب

۴- قلمرو زبانی: مهربانی را و هر زخمه سنگی را: را در کاربرد حرف اضافه برای/ میوه‌ای چند شیرین: چند: صفت مبهم

۵- قلمرو ادبی: و ایر، گوهر... [بخشی از] فعل به قرینه لفظی حذف شده است. [گوهر افشانی می‌کند.] قلمرو ادبی: مادر: استعاره از طبیعت/ زرافشانی کردن: نور پراکندن خورشید/ زر استعاره از نور زرین خورشید/ گوهر: استعاره از باران/ مراعات‌نظیر: خورشید، بامداد و ایر/ دست باشی: به کنایه بخشندگی باشی.

۶- قلمرو زبانی: م در اگرم و همین: ضمیر جهشی، اگر در سرنوشتم... و همین از آفریدگارم... قلمرو ادبی: کنایه: از خویشتن بت ساختن/ یعنی مغرور شدن/ ز خویشتن بتی نسازم: از احساس و علاقه مردم آزاده، نسبت به خود، سوءاستفاده نکنم و خود را در نگاه آنها بزرگ نگردانم (چون بتی مایه پرسش قرار ندهم).

۷- قلمرو فکری: نویسنده از خدای شاکر است که سعادت بزرگی به او بخشیده تا با تعریف و تمجید مردم به خود مغرور نگردد.

گرت ملک جهان زیر نگین است	به آخر جای تو زیر زمین است	عطار
غزه مشو ز جاه مجازی به اعتبار	کاین جاه را به نزد خدا اعتبار نیست	امیر خسرو دهلوی
غزه مشو به نعمت و دل در جهان میند	از فخر ملک و نعمت او اعتبار گیر	امیرمعزی

شد تا مقدمه‌ای بر مجموعه شعر «شراب خانگی ترسِ محتسب خورده» باشد. تیرانا نثر منشور شاعرانه است. شاعر در این کتاب از متون کهن فارسی مانند تاریخ بیهقی بهره برده است. در واقع، این کتاب را می‌توان شرح اندیشه‌ها و دغدغه‌های نویسنده دانست. اوستا در «تیرانا» ستایشگر طبیعت و زیبایی‌های آن است و دل‌چرکین از همهٔ دنیای مدرن، انسان‌ها را دوباره به طبیعتی فرامی‌خواند که در میان سرگستگی‌های زندگی مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است. هنر اوستا در این کتاب ترکیب‌سازی واژگانی است.

درس یازدهم

نمایه درس

عنوان: آن شب عزیز

قالب متن: داستان
درون مایه: جنگ، ایمان به خداوند، دفاع مقدس، شهادت طلبی،
حفظ میهن و رشادت دلاوران جنگ

قلمرو فکری

بررسی محتوای درس
با شعرهای مرتبط برون
متنی

قلمرو ادبی

تشخیص فضا سازی
نویسنده در متن داستان

قلمرو زبانی

۱- مرور آموخته‌های
گذشته (زمان افعال و
رابطه معنایی واژگان)
۲- شناسایی ضمائر
پیوسته و گسسته و مرجع
آنها
۳- شناسایی واژگان
مهم املائی

هدف‌های آموزشی

- ۱ آشنایی بیشتر با مضامین ادبیات انقلاب اسلامی و نویسندگان انقلاب (علم)
- ۲ ایجاد نگرش مثبت به ارزش‌های دفاع مقدس و انقلاب اسلامی (ایمان)
- ۳ تقویت گزینش الگوهای مناسب رفتاری در مبارزه و جنگ با دشمن (اخلاق)
- ۴ برجسته کردن رفتارهای دلیرانه و شهادت‌طلبانه الگوهای انقلابی در برابر ظلم و تجاوز دشمن (اخلاق)
- ۵ توانایی خوانش متن درس با لحن روایی و داستانی (عمل)
- ۶ توانایی دریافت پیام و تحلیل داستان (تفکر و عمل)
- ۷ کاربردی‌ترین آموزه‌های گذشته قلمروهای زبانی، ادبی و فکری در متن درس (عمل)

روش‌های یاددهی و یادگیری

روش تدریس کارایی گروه، روش تدریس بحث گروهی، روش تدریس پرسش و پاسخ و...

رسانه‌های آموزشی

کتاب درسی، نوار صوتی، مجموعه داستان «سانتا ماریا»، تهیه عکس‌هایی از دانش‌آموزان رزمنده، نمایش فیلم‌های برجسته دفاع مقدس، اسلایدها و تصویرهایی مرتبط با سیدمهدی شجاعی و آثار او و...

منابع تکمیلی

- ۱ آسیب شناسی ادبیات انقلاب. محمدعلی گودینی. (۱۳۸۷). کتاب ماه ادبیات سال دوم. شماره ۲۲.
- ۲ بررسی جایگاه زن در آثار مهدی شجاعی با تکیه بر مجموعه داستان‌های کوتاه سانتاماریا. فاطمه مدرسی و دیگران. (۱۳۹۳). فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. سال هفتم. شماره سوم. شماره پیاپی ۲۵.
- ۳ بررسی ادبیات انقلاب اسلامی. سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۷). شماره ۱۳۶.
- ۴ بررسی و مقایسه عناصر داستان‌های کوتاه رضا امیرخانی و سید مهدی شجاعی (با تکیه بر دو مجموعه داستانی ناصر ارمنی و سانتاماریا). حمیده امیر حاجلو و دیگران. (پایان‌نامه). (۱۳۹۲). وزارت علوم و تحقیقات و فناوری. دانشگاه زابل. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- ۵ چشم‌انداز ادبیات انقلاب اسلامی. فاطمه ستاری. (۱۳۸۷). کتاب ماه ادبیات سال دوم. شماره ۲۲.
- ۶ حرف‌هایی که کهنه نمی‌شوند (مجموعه مقالات). سیدمهدی شجاعی. (۱۳۸۹). تهران: کتاب‌نیستان.

۷ سائتاماریا (مجموعه داستان). سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۳). چاپ پنجم. تهران : انتشارات کتاب نیستان.

۸ طوفان دیگری در راه است. سید مهدی شجاعی. (۱۳۸۷). شماره ۳۲.

۹ یاد و خاطره رفاقت‌ها همیشه باقیست. سید مهدی شجاعی. (۱۳۹۵). شماره ۲۰۶.

تحلیل متن درس

آن شب عزیز

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی شد آقا! نمی توانستم، شما عصبانی شدید، داد زدید، دستور دادید، گفتید که دستور می دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم، بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود، باهایم سست شده بود، قلبم می لرزید، عرق کرده بودم، قوت اینکه قدم از قدم بردارم نداشتم. مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراع شما را از او گرفتم. می گفت نمرات ثلث سوم را که داده اید، رفته اید آقا! بی خبر و می گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر زده اید، احتمال می داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتم، تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تل^۱ خاکی ایستاده اید چفیه^۲ بر گردن و کلت بر کمر و برای بچه‌ها صحبت می کنید، یقین نکردم.

آفتاب، چشم‌هایتان را می زد، برای همین دستتان را بر چشم‌های درشت‌تان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید^۳، دست دیگرتان را هم به هنگام صحبت کردن تکان می دادید، با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید. وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم : آقای موسوی! من موحدی‌ام، شاگرد شما.

ولی این کار را نکردم، بر خودم مسلط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کز کردم. شما هم مرا دیدید، معلوم است که دیدید، ولی اینکه همان دم شناخته باشیم مطمئن نیستم. چون کم تغییر نکرده‌ام!^۴ من در این یک سال و نیم گذشته، بزرگ شده‌ام، قد کشیده‌ام و به قول شما مرد شده‌ام^۵، یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آنقدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان^۶ شما آمده‌ایم.

۱- قلمرو زبانی : تل : تبه

۲- قلمرو زبانی : چفیه : شالی که رزمندگان اغلب به گردن داشتند و امروزه نماد رزمنده و بسیجی بودن است.

۳- قلمرو زبانی حمایل کردن : حمایل، ج حمله و خمبله. در اصل یعنی آنچه به شانه و پهلو آویزند؛ مانند شمشیر و جز آن. در اینجا منظور قرار دادن دست به صورت کج و موزب در جلوی چشم است.

۴- قلمرو ادبی : کنایه : کم تغییر نکرده‌ام : بیشتر تغییر کرده‌ام.

۵- قلمرو زبانی : قد کشیدن : کنایه از بزرگ شدن/ مرد شدن : کنایه از بالغ و کامل شدن

۶- قلمرو زبانی : گردان : یک رشته نظامی است. رشته‌های نظامی از کوچک به بزرگ در کشور ما بدین گونه است :

دسته (سرجوخه)، گروه (گروهبان و استوار)، گروهان (ستوان و سروان)، گردان (سرگرد)، هنگ (سرهنگ)، تیپ (سرتیپ)، لشکر (سرلشکر)، سپاه (سپهبد)

مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید^۱ و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است. ... به کلی فراموشم شد که در کجاییم. گفتم:

«آقا اجازه! ما دلمان خیلی تنگ شده بود برایتان.»

خندیدید، شما و دیگرانی که در اطراف ما ایستاده بودند و حرف مرا شنیدند، بلند خندیدند. من البته خجالت کشیدم از بیجگی خودم ولی شما نجاتم دادید؛ گفتید:

«دل من هم همین‌طور، اما بدی دل من این است که در این جور موارد حتی از خود من هم اجازه نمی‌گیرد. خجالت من در خندهٔ بچه‌ها و خودم گم شد. دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدم. از حال و روز سؤال کردید و من خبر قابل‌عرض نداشتم. پرسیدم اگر اشتباه نکنم بوی حمله می‌آید؟

گفتید: از شامهٔ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست.^۲

گفتم: فکر می‌کنید امام حسین ما را دوست داشته باشد؟

گفتید: چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند. گفتم: پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید. نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یاد گرفتن. نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طرفه می‌رفتید^۳ ولی اصرارهای من که بوی التماس^۴ می‌داد، عاقبت شما را متقاعد کرد. مقدمات کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. ...

آنقدر مراقب پنهان‌کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم. میانهٔ دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود^۵ برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تپهٔ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده‌بانی یا انفرادی دشمن بوده است. زمزمهٔ لطیف و سبک و ملایم^۶ شما گمان مرا تأیید کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفی‌گاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بمانم. جز گودالی که از کنجکاوای گلولهٔ توپ در خاک فراهم آمده بود^۷، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد^۸؟ ولی عمق گودال آنقدر نبود که بتواند جثهٔ آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک

۱- قلمرو ادبی: گرم و پرشور حرف زدن: کنایه از گیرا و باجذبه و هیجان‌انگیز سخن گفتن/ حرف گرم: حس‌آمیزی

۲- قلمرو زبانی: شامه: قوهٔ بویایی/ غریب: عجیب و جای شگفتی

۳- قلمرو زبانی: طرفه رفتن (= یا طرفه زدن): کوتاهی کردن و تأخیر در کار، سر دواندن، در رفتن

۴- قلمرو ادبی: بوی التماس: حس‌آمیزی

۵- قلمرو زبانی: جای دنج: جای خلوت، محل فارغ و بی‌مزاحم

۶- قلمرو ادبی: زمزمهٔ لطیف و سبک و ملایم: حس‌آمیزی

۷- قلمرو ادبی: کنجکاوای گلولهٔ توپ در خاک: فرو رفتن گلولهٔ توپ در خاک

۸- قلمرو ادبی: ماه: تشخیص (به قرینهٔ سربلندی و بیرون آمدن)

هم سطح و یکسان کند.^۱

صدایی که می‌آمد حزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می‌خواندید، از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می‌خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن. از لحتان پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم،^۲ خیری نبود، یا اگر بود به چشم نمی‌آمد، آرام از گودال درآمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم^۳ و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می‌بایست پیش از شما به سنگرها می‌رسیدم....

ولی نپرسیدید. با هم به سوی موضع^۴، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند. گفتید: خیلی نباید مانده باشد. گفتند: فرصت خوابیدن هست؟ خسته بودند. شب قبل خوابیده بودند. باران بی‌امان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود.

گفتید: فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد... آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم ناکام می‌ماندم. منورهایی^۵ که گاه و بی‌گاه می‌آمد، چهرهٔ بچه‌ها را مشخص می‌کرد اما منور خواستن از خدا در چنان وضع و حالتی حماقت محض بود.^۶ از رد صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل. معبر^۷ تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم، اما هنوز از شما نشانی نبود.

تیربارها، دوشکاها،^۸ تک تیرها و رگبارها همه تلاش‌شان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاکریز باز دارند. اما فاصله بچه‌های بی‌حفاظ لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد. ...

آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتیم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتیم و بچه‌ها هم که انگار از

۱- قلمرو ادبی: جملهٔ کنایی و ابهامی است؛ معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می‌شدم و دیده نمی‌شدم اما معنی کنایی و ابهامی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می‌کردم. برابر است با جمله‌ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است: «خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است.» و نزدیک به این بیت منسوب به پهلوان پوریای ولی:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

۲- قلمرو زبانی: پاییدن: نگاهبانی کردن. زیر نظر داشتن

۳- قلمرو زبانی: برانداز کردن یا ویران کردن: بر آورد کردن، سنجیدن

۴- قلمرو زبانی: موضع: قرارگاه. در زبان عربی، اسم مکان است بر وزن مَفْعَل (مَوْضِع) یعنی جای وضع و قرار

۵- قلمرو زبانی: منور: در لغت یعنی روشن، نورانی (اسم مفعول در زبان عربی). گلوله‌هایی که در شب با پرتاب آنها، روشنایی ایجاد می‌کنند.

۶- قلمرو زبانی: حماقت محض: نادانی و جهالت کامل

۷- قلمرو زبانی: معبر: گذرگاه، اسم مکان بر وزن مَفْعَل یعنی محل عبور

۸- قلمرو زبانی: دوشکا: اسلحه‌ای قوی که بزرگ‌تر و قوی‌تر از تیربار است.

دست آن ذلّه^۱ شده بودند تکبیر گفتند.... غوغایی به راه انداخته بودید. چشم و گوشتان همه جا کار می کرد و آتشتان هم لحظه ای خاموش نمی شد. معلوم نبود آن همه خشاب را از کجا می آوردید....^۲

یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سرنوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی!.... دوباره به من تشر زدید^۳ که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم، من می خواستم دستورتان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم.

شما شهادتین گفتید^۴ و یکبار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود. افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم.

و حالا دل خوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکس تان را پاک کنم. سنگ تان را بشویم، گلدان تان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور کنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

سانتا ماریا، سید مهدی شجاعی

تأملی در متن درس

داستان از طریق یک رخداد بارز شکل گرفته و با استفاده از حدیث نفس داستان به پیش می رود. داستان کوتاه تک محوری است.

- رزمندگان شخصیت ساده و بی تکلفی دارند.
- باگذشت و جان نثار هستند.
- متکی به ایمان معنوی اند.
- با تکیه بر ایمان به خدا در مقابل دشمن جنگیدند.
- فروتنی راه رسیدن به خداست.
- در مقابل ظلم و ستم ایستادگی می کنند.
- نیروی ایمانشان بر صنعت و تمدن غلبه دارد.
- تاریخ سازان آینده اند.

۱- قلمرو زبانی: ذلّه: به تنگ آمدن. همان واژه «ذلت» (بست شدن، کوچک شدن، خوار و خفیف شدن) که تبدیل به اصطلاح عامیانه شده است.

۲- قلمرو ادبی: آن همه خشاب را از کجا می آوردید: معنایی کنایی دارد؛ یعنی آن همه نیرو و قدرت را از کجا می آوردید؟!

۳- قلمرو زبانی: تشر: کلمه ای که از روی خشم به کسی گفته شود؛ پرخاش، عتاب/ تشر زدن: عتاب کردن، تندی کردن

۴- قلمرو زبانی: شهادتین: تشبیه شهادت. دو صیغه «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله». این دو صیغه را معمولاً هنگام شهادت

و رحلت یا وارد شدن به دین اسلام بر زبان می آورند.

شکوه چشمان تو^۱

۱- آه، این سر بریده ماه است در پگاه؟^۲ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟^۳
 خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟^۴
 ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشیدرفته است سر شب سراغ ماه^۵
 حُسنِ شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسنِ شهید من، ای حُسنِ بی گناه^۶
 ترسم تو را ببیند و شرمندگی کِشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه^۷
 شاهد نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق رگ گردنت گواه^۸

۱- بیت شعر با شبه جمله (آه) آغاز می شود و جمله به صورت پرسشی آمده است؛ بنابراین ترکیب لحن شبه جمله (صوت) با لحن پرسشی مناسب است. بیت دوم و سوم را با ترکیب لحن پرسشی و لحن توصیفی و روایی می توان زیباتر ادا کرد. برای بیت چهار ترکیبی از لحن تعلیمی و منادایی مناسب است. ادامه بیت ها را هم می توان با لحنی تغزلی و عاشقانه ادا کرد.

۲- قلمرو زیبایی : پگاه : صبح زود/ آه : شبه جمله، صوت

۳- قلمرو ادبی : تضاد : پگاه و شامگاه/ بیت تجاهل العارف دارد.

سر ماه و سر خورشید : اضافه استعاری و تشخیص/ مراعات نظیر : ماه و خورشید

قلمرو فکری : آیا این شهید سربریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سربریدگی آن تعبیر می کند.) یا خورشید سربریده است به هنگام غروب؟ (به احتمال، شاعر، هلال ماه را با پیکر بی سر شهید مطابقت می دهد)؛ یا نه، خورشید است به هنگام غروب. (خورشید، به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است، چنان که شهید.)

۴- قلمرو زیبایی : بی حفاظ : درست و بعینه

قلمرو ادبی : خورشید استعاره از شهید خُججی

قلمرو فکری : بی ملاحظه : ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبارو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن.

هر که داد او حسن خود را در مزاد صد قضای بد سوی او رو نهاد مولوی

پیکر شهید، گویی خورشید است که بعینه روی خاک قرار گرفته است. یا ماه است که بی آنکه ملاحظه زیبایی خود را بکند، خود را آشکار ساخته است.

۵- قلمرو زیبایی : صبح زود، احتمالاً اشاره به زمان شهادت شهید دارد که صبح بوده است.

۶- قلمرو زیبایی : حسن : زیبایی

قلمرو فکری : زیبایی شهادت، از همه زیبایی ها فراتر و ارجمندتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

۷- قلمرو ادبی : بیت، تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) / می ترسم : ایهام دارد : ۱- یقین دارم. ۲- واهمه دارم.

قلمرو فکری : یوسف (علیه السلام) که خود در زیبایی مثل است، می ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمنده شوم؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن.

۸- قلمرو ادبی : دادگاه عشق : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری : نیازی به حضور شاهد و گواه نیست؛ زیرا در دادگاه عشق، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده ای. شاعر به ویژگی های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد.

دارد اسارت تو به زینب اشارتی
 از دوردست می‌رسد آیا کدام بیک؟
 لبریز زندگی است نفس‌های آخرت
 یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است
 از اشتیاق کیست که چشمت کشیده‌راه؟^۱
 ای مسلم شرف، به کجا می‌کنی نگاه؟^۲
 آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه^۳
 ای روضه مجسم گودال قتلگاه^۴
 امیری اسفندقه

۱- قلمرو ادبی: اسارت و اشارت: جناس ناهمسان اختلافی/ چشمت کشیده راه: ترکیب کنایی است؛ یعنی به راه چشم دوخته شده است؛ به راه می‌نگری و منتظر هستی./ بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب، خواهر گرامی امام حسین (علیه السلام)؛ می‌گویند چون حضرت زینب (علیه السلام) سر برادر را بر نیزه دید، از شدت اندوه سر خویش بر کجاوه شتر زد. این بیت اشاره دارد به این نگاه عاشقانه حضرت زینب (علیه السلام)، به سر بریده امام حسین (علیه السلام) که بر نیزه می‌رفت.

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب می‌اندازد؛ زینب (علیه السلام)، محو تماشای سر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است که این گونه محو تماشای شده‌ای؟

۲- قلمرو ادبی: به قرینه «بیک» و «مسلم»، بیت تلمیح دارد به ماجرای «مسلم بن عقیل» فرستاده امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفیان.

۳- قلمرو ادبی: لبریز زندگی است نفس‌های آخرت: متناقض‌نما (بارادوکس).

قلمرو فکری: نفس‌های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد.

۴- قلمرو ادبی: بیت تلمیح دارد به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که بیکر مطهر امام حسین (علیه السلام) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید. نیز با توجه به قرینه «روضه» اشاره‌ای دارد به روضه‌خوانی در سوگ حضرت.

قلمرو فکری: شاعر عظمت حادثه کربلا را در شهادت شهید حججی تصویر می‌کند و می‌گوید: تو زنده‌کننده عظمت و شکوه حادثه کربلائی. تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت. (بیکرت، گوی روضه‌خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می‌کشد.)